

که برای آینده اسلام و تشیع مضر است، و هرچند ایادی شما تلاش کنند جنابعالی اثباتا مرقعیت علمی مرحوم امام (ره) را پیدا نمی‌کنید نگذارید قداست و معنویت حوزه‌ها با کارهای دیپلماسی ارگانها مخلوط شود. تیپ فلان چه حقی دارد بیاید در قم یک عده بچه راه بیندازد و حوزه را به هم بزند؟ به مصلحت اسلام و حوزه‌ها و جنابعالی است که دفتر شما رسماً اعلام کند: چون ایشان کارشان زیاد است و وظیفه اداره کشور را به دوش دارند از جواب دادن مسائل شرعی معذورند و از حال ببعده جواب مسائل شرعی داده نمی‌شود و رسماً مراجعات علمی و دینی و حتی وجوه شرعی جزئی را کافی‌السابق به حوزه‌ها ارجاع دهید، این پیام تاریخش ۷۳/۸/۱۲ است وقتی که تازه آقای اراکی را برده بودند بیمارستان، و خود آیت‌الله مومن به من گفت یکی از این آقایان که می‌رود در دفتر ایشان در قم می‌نشیند و مسائل را مطابق نظر آقای خامنه‌ای جواب می‌دهد به ایشان گفتم که ایشان که رساله ندارد، شما چگونه فتاوا را بر طبق نظر ایشان جواب می‌دهید؟ گفت ما روی تحریر امام جواب می‌دهیم گفتم مردم آخر مساله ایشان را می‌خواهند، گفت می‌گویند ایشان فتاوی‌اش مثل فتاوی امام است، ما روی تحریر امام جواب می‌دهیم

خوب این معنایش مبتذل کردن مرجعیت شیعه نیست؟ اینکه آمدند در شب بعد از فوت آیت‌الله اراکی، عسدهای بچه راه انداختند در خیابان جلوی جامعه مدرسین، مثل همین الان که راه می‌اندازند، بعد هم سه‌چهار نفر از تهران آمدند و اصلاً کسانی که ایشان را می‌گفتند (هفت‌هشت نفر بیشتر نبودند و به زور هفت نفر را به عنوان مرجع گفتند که ایشان را هم جزو کنند، در صورتی که ایشان در حد فتوا و مرجعیت نیست. بنابراین مرجعیت شیعه را مبتذل کردند، بچه‌گانه کردند، با یک عده بچه اطلاعاتی که راه انداختند اینها مصیبت‌هایی است که ما در این کشور می‌بینیم. خدایا به حق محمد و آل محمد (ص) استقلال این کشور امامزمان (عج) را حفظ فرما. (آمین حضار) گرفتاریها بر طرف فرما. مریضها شفای عاجل عنایت فرما. به حق محمد و آل محمد (ص) تعجیل در فرج امامزمان (عج) فرما. نام ما را در طومار طرفداران امیرالمومنین (ع) کتبت و ضبط فرما. از همه شما معذرت می‌خواهم والسلام علیکم وعلی‌آلکم ورحمة الله وبرکاته.

پیوست شماره ۲۵۵: پیام معظم‌له پس از حمله به حسینیه و بیت ایشان، مورخه ۱۳۷۶/۸/۲۸
بسم الله قاصم الجبارین

انا لله و انا الیه راجعون

برادران و خواهران مسلمان و هموطنان عزیز

پس از سلام و درود بسی‌پایان بر پیامبر رحمت حضرت خاتم انبیا (ص) که ائمه هدی بخصوص حضرت ولی عصر عجل‌الله تعالی فرجه الشریف و بر همه پیامبران الهی سلام الله علیهم جمعین، و سلام و تعیت به شما برادران و خواهران، به عرض می‌رساند:

معمولاً آیه شریفه فوق برای اعلام رحلت یک فرد مسلمان نوشته می‌شود ولی اینک من آن را برای شکستن حریم قرآن و دیدن و حوزه مقدسه علمیه قم و روحانیت شیعه و مقدسات دینی و علما و بزرگان حوزه و حتی حریم فقه و ولایت به کار بردم.

روز جمعه سیزدهم رجب ۱۴۱۸، مطابق با ۱۳۷۶/۸/۲۳ روز ولادت باسعادت مولی‌المومنین امیرالمومنین (ع) اینجانب مطالبی را که تذکر آنها را وظیفه دینی خود می‌دانستم با منطق کتاب و سنت پیامبر اکرم (ص) که ائمه معصومین (ع) بیان کردم به خیال اینکه کشور ما کشور اسلام و پایگاه ائمه معصومین (ع) می‌باشد، و ظاهراً شما کم و بیش از سخنان من مطلع شده‌اید. پس از اینکه بعضی از روزنامه‌های مزدور و متملق همچون سابق هر چه خواستند از تهمت و اهانت دریغ نکردند، در روز چهارشنبه ۱۸ رجب مطابق با ۱۳۷۶/۸/۲۸ به بهانه حمایت از ولایت‌فقیه جمعی از افراد بی‌منطق را به نام حزب‌الله به راه‌انداختند و به زور و تهدید و اغفال، بعضی از محصلین بی‌گناه دبیرستانها را هم با آنان همراه کردند و ضمن راهپیمایی در خیابانهای قم آنان را به طرف حسینیه شهنا و دفتر اینجانب حرکت دادند، و با شکستن درها و قفلها آنها را اشغال کردند و هر چه توانستند شکستند و پاره کردند و هر چه خواستند گفتند و اهانت کردند، و در این میان همکاری بعضی از افراد اطلاعاتی با حمله‌کنندگان بسیار محسوس بود. در این میان اصرار داشتند به بهانه محافظت از من مرا از اطاق و کتابخانه و منزل شخصی خارج نمایند و ببرند و همه هستی مرا در اختیار رجالتها و غارتگران قرار دهند، و معلوم نبود مرا به کجا می‌خواستند ببرند.

همین بی‌سیم بدستها حتی می‌خواستند برای این منظور درب خانه اندرونی را با دیلم از جا بکنند تا به من دسترسی پیدا کنند و به زور ببرند. جمعی از فضلا و طلاب و برادران را بازداشت و تلفنها را قطع کردند و بلندگوهای حسینیه را در اختیار گرفتند، و مانند لشکر مهاجم پیروز شده با شعارهای انحرافی و توهین‌آمیز و به نام حمایت از ولایت‌فقیه و ولی‌فقیه خودشان هر چه خواستند گفتند و پخش کردند و موجبات ناراحتی همه همسایگان محترم را فراهم نمودند. معلوم شد در منطق آقایان ولایت‌فقیه یعنی غارت اموال و شکستن و پاره کردن کتابها و حتی قرآن کریم، ولایت‌فقیه یعنی تصرف غاصبانه در خانه و ملک دیگران، ولایت‌فقیه یعنی اهانت به حوزه‌های علمیه و علما و فقه و علم و بی‌احترامی به همه مقدسات. خوب شد نردیمو ثمره ولایت‌فقیه آقایان را برای چندمین بار لمس کردیم.

فرستادن رجالتها برای غارت هستی من سابقه دارد، در بهمن ۱۳۷۱ نیز همین عمل را انجام دادند و هستی مرا و حتی آرشیو چهارده ساله مرا بردند و پس ندادند، و بالاخره در زمان عملیات وحشیانه آقایان، من مشغول مطالعه نهج‌البلاغه بودم، ولی زنان همسایگان همه گریه و زاری می‌کردند، این ولایت‌فقیه چماقی و آمیخته با غارت و فحاشی برای آقایان مبارک باد و بر حسب اخبار واصله موقوفه آتش‌بیار معرکه رئیس قوه قضائیه که باید مظهر قانون و عدالت باشد بوده است، ایشان در شب چهارشنبه به قم آمدند و فرمان آتش را صادر کردند و به تهران بازگشتند، و با این حال مردم ما انتظار دارند قانون و عدالت در کشور حکمفرما باشد، وقتی که با مثل من که هم سابقه مبارزاتی دارد و هم استاد بسیاری از علما و مسئولین کشور بودم

این‌طور عمل می‌شود، پس وای به حال مردم بی‌گناه بی‌پناه.
 من تا حال برای رعایت نظام اسلامی که با خون شهدای عزیز ما آبیاری شده است ساکت بودم، و با تحمیل همه تعذیبات و ظلمهایی که نسبت به من و بیت من و شاگردان و علاقه‌مندان به من و زندانی کردن بسیاری از آنان انجام می‌شد می‌خواستم خدای ناکرده از ناحیه من به اسلام و انقلاب ضربه‌ای وارد نشود، ولی چه کنم که دخالت‌های ناروا در حوزه علمیه قم و شکستن حریم حوزه علمیه و از بین بردن استقلال آن و قداست مرجعیت و مراجع به وسیله راه‌نماختن بچه‌های بی‌منطق و خشن درمقاطع مختلف موجب اعلام نظر صریح اینجانب شد. الان هم به همه علمای اعلام و بزرگان حوزه‌ها اعلام خطر می‌کنم که علاوه بر خطراتی که اقتصاد و امنیت کشور با آن مواجه است حوزه‌های دینی و علمی با وضع فعلی در معرض سقوط قرار گرفته، و هرکس ساکت و بی‌تفاوت باشد باید در روز قیامت پاسخ‌گویی سکوت خود باشد. اینجانب از ابتدای شروع انقلاب اسلامی در سال ۴۲ همواره آسایش و آرامش خود و خانواده و حتی جان خود را در معرض تهاجم از خدا بی‌خبران قرار داده‌ام و فرزند عزیزم شهید محمد منتظری در همین راه توسط منافقین کوردها به شهادت رسید، هم اکنون نیز از هرگونه جان‌فشانی در راه اسلام و انقلاب و کشور دریغ ندارم.

جای تعجب است که بعضی از آقایان محترم به من اظهار می‌کردند با اینکه گفته‌های شما حق بوده ولی در شرایط فعلی و دعوت از سران کشورهای اسلامی خوب بود شما صحبت نمی‌کردید، غافل از اینکه صحبت من به جایی ضرر نمی‌زد، آنچه در شرایط فعلی صلاح نبود و صددرصد به ضرر بود حمله وحشیانه و غارت با سر و صدا و زمینسازی برای تبلیغات و ادب‌های بیگانه بود، که قهرا می‌فهماند کشور ما از نظر امنیت نامساعد است، و من به سهم خود ضمن تشکر از کسانی که دعوت دولت جمهوری اسلامی ایران را پذیرفته‌اند از ریاست محترم جمهوری اسلامی سؤال می‌کنم که آیا جنابعالی توان حفظ امنیت آنان را در برابر حمله احتمالی مهاجمین دارید؟ اگر ندارید پس با چه جرأتی از آنان دعوت نموده‌اید؟ و اگر توان آن را دارید پس چرا برای حفظ امنیت مراکز فرهنگی و دانشگاهها و حوزه‌های علمیه و جاهای دیگر کاری جدی انجام نمی‌دهید و از این‌همه نظمیها جلوگیری نمی‌کنید؟ در خاتمه متذکر می‌گردد که آقایان با شعار "مرگ بر ضد ولایت‌فقیه" دست به همه خرابکاریها می‌زنند، در صورتی که من از بنیانگذاران ولایت‌فقیه می‌باشم و در این موضوع چهارجلد کتاب مفصل از من چاپ شده، آقایان عنوان کلی ولایت‌فقیه را با شخص مخلوط می‌کنند. من اگر کسی را واجد شرایط ندانم این امر به معنای ضدیت با کلی ولایت‌فقیه نیست چه کنیم که کار دست بچه‌های بی‌سواد و بی‌منطق افتاده، و بالاخره قلم اینجا رسید و سر بشکست. اللهم انا نشکو الیک فقد نبینا (ص) کو غیبه ولینا و کثره عدونا و قله عددنا و شده الفتن بنا و تظاهر الزمان علینا...

من آنچه شرط بلاغ است با تو می‌گویم تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال
 والسلام علی جمیع اخواننا المسلمین و رحمات الله و برکاته

۱۳۷۶/۸/۲۸

قم، حسینعلی منتظری

نشر نیما منتشر کرده است

۸ عنوان از علی میرفطروس :

۱- رودررو با تاریخ

به همت فرخ جهانگیری، ستاره درخشش، سیما سمندریان و حسین مهری؛ مجموعه چند گفتگو در باره روشنفکری و روشنفکران ایران، تاریخ، فرهنگ، دین، سیاست، علل تاریخی عدم رشد جامعه مدنی در ایران؛ ۱۱۳ ص؛ چاپ اول ۱۹۹۹؛ ۱۲ مارک

۲- عمادالدین نسیمی شاعر و متفکر

حروفی

تحقیقی علمی و مستند در باره شاعر و متفکر جنبش حروفیان در قرن ۱۴ میلادی که به خاطر اعتقاد به "اصالت انسان" مانند حلاج به دست زاهدان و شریعتمداران عصر به قتل رسید؛ ۲۲۱ ص؛ چاپ دوم با تجدید نظر و اضافات ۱۹۹۹؛ ۲۰ مارک

۳- مقدمه‌ای در اسلام شناسی جلد ۱

نگاهی نو و مستند در باره زمینه‌های اجتماعی پیدایش اسلام؛ ۱۱۷ ص؛ چاپ دوازدهم ۱۹۹۹؛ ۱۵ مارک

۴- مقدمه‌ای در اسلام شناسی جلد ۲

بحثی در باره اسلام، "اسلام راستین" و چگونگی تعالیم آن؛ ۱۲۶ ص؛ چاپ سوم ۱۹۹۹؛ ۱۵ مارک

۵- گفتگوها - به همت ایرج ادیب زاده و

نشریه کاوه

شامل سه گفتگو در باره تاریخ اجتماعی ایران، فرهنگ، سیاست، روشنفکران، و...؛ ۱۱۹ ص؛ چاپ اول ۱۹۹۸؛ ۱۰ مارک

۶- دیدگاه‌ها - به همت بهروز رفیع

گفتگویی بلند در باره تاریخ و تاریخ اجتماعی ایران، عرفان و جلوه مدارا در فرهنگ ایران، بنیادگرایی اسلامی و انقلاب ایران؛ ۱۴۵ ص؛ چاپ دوم ۱۹۹۷؛ ۱۰ مارک

۷- ملاحظاتی در تاریخ ایران

علل تاریخی عقب ماندگی‌های جامعه ایران، نگاهی به هجوم ایل‌ها، استقرار اسلام، زمینه‌های پیدایش و فلسفه سیاسی اسلام راستین؛ ۲۰۲ ص؛ چاپ سوم با تجدید نظر و اضافات ۱۹۹۷؛ ۱۲ مارک

۸- حلاج

در میان عارفان آزاده ایران شاید هیچ‌یک به معروفیت و محبوبیت حلاج برای نسل امروز نیست. این علاوه بر شخصیت افسانه‌وار خود حلاج و نقل زیبای "عطار" از سرگذشت وی، پی آمد انتشار کتاب فوق از علی میرفطروس است که از اردیبهشت ۱۳۵۷ تا امروز بی‌انقطاع سیاه و سفید تجدید چاپ و خوانده می‌شود. ۳۱۲ ص؛ چاپ (رسمی) چهاردهم ۱۹۹۸؛ ۱۷ مارک

اسلام در ایران (از هجرت تا پایان قرن

نهم هجری)؛ ایلیاپاولیچ پتروشفسکی ترجمه کریم کشاورز؛ این کتاب یکی از اولین تحقیقات تاریخی اسلام در ایران، که با دیدی غیر اسلامی و در عصر حاضر نوشته شده است. در این کتاب با تاریخ و تطورات تعالیم اسلامی، و نهضت‌هایی که مردم در بطن اسلام برپا کرده‌اند و به ویژه با تشیع در ایران آشنا می‌شویم. ۵۶۸ ص؛ چاپ اول خارج از کشور ۱۹۹۸؛ ۳۵ مارک

شیعه‌گری و امام زمان؛ دکتر مسعود

انصاری (روشنگر)

۲۰۲ ص قطع ۱۷×۲۴ سانتیمتر؛ چاپ سوم

۱۹۹۹؛ ۳۰ مارک

تاریخ مشروطه ایران؛ احمد

کسروی

۲ جلدی؛ ۳۹ مارک

پیکر فرهاد؛ عباس معروفی

رمان؛ ۱۵۲ ص؛ ۱۵ مارک

سال بلوا؛ عباس معروفی

رمان؛ ۳۴۸ ص؛ ۲۰ مارک

پیرامون یک اثر

گردآورنده فرزانه سسیانپورمجموعه

نقدهای رمان سفونی مردگان اثر عباس

معروفی؛ ۳۳۷ ص؛ ۲۰ مارک

موج؛ مورتون ری؛ ترجمه فرشته

خسروی

آزمایشی پداگوژیکی از یک معلم تاریخ در

آمریکا برای درک پیدایش و تحکم فاشیسم

در جامعه که به شیوه داستانی نگارش شده

است؛ ۱۷۲ ص؛ چاپ اول ۱۹۹۸؛ ۱۵ مارک

دیوان عشقی

همراه با شرح حال شاعر به قلم علی اکبر

سلیمی از روی نسخه سال ۱۳۲۱؛ ۲۰۰ ص

؛ ۱۸ مارک

پرنده دیگر، نه؛ مهرانگیز رسایپور (م)

بگاه)

دفتر شعر (۱۳۷۸-۱۳۷۴)؛ ۱۷۶ ص؛

چاپ اول ژانویه ۲۰۰۰؛ ۱۷ مارک

ISBN 3-9807107-2-6

از موج تا طوفان؛ باقر مؤمنی

کتاب به بررسی انقلاب ایران در طی ۸ سال

رویدادهای سیاسی قبل از آن پرداخته است:

از بهمن ۱۳۳۹ تا بهمن ۱۳۵۷. فهرست

کتاب در برگیرنده این مطالب است:

سرنوشت انقلاب ایران و مسأله حاکمیت؛

انقلاب بهمن، زمینه‌ها و هدف‌ها؛ نقش

توده‌ها در تحولات ایران؛ انقلاب لمپن‌ها و

تحقیرشده‌ها و انتقام تاریخ؛ انقلاب ایران

قربانی یک توطئه همگانی؛ جمهوری

اسلامی ایران، معجزه یا شعبده قرن بیستم

؛ درس‌های انقلاب؛ جمهوری اسلامی

ایران و اپوزیسیون سیاسی آن؛ ۴۰۶ ص؛

چاپ اول ۱۹۹۸؛ ۲۷ مارک

بازشناسی قرآن؛ دکتر مسعود

انصاری

این اثر که با دیدی 'انترپوسوفی' نگاشته

شده به شناخت و پیدایش قرآن و اسلام

می‌پردازد و به بدیعیاتی خاص می‌رسد که

قابل تأمل است؛ ۴۲۰ ص قطع ۱۷×۲۴

سانتیمتر؛ چاپ ششم ۱۹۹۹؛ ۳۵ مارک

کوروش بزرگ و محمدبن عبدالله؛

دکتر مسعود انصاری

کتاب پژوهش و مقایسه‌ای بین ویژه‌گی‌های

اخلاقی، زندگی خصوصی و اجتماعی و

کشورداری کوروش هخامنشی و محمدبن

عبدالله است؛ ۳۲۸ ص قطع ۱۷×۲۴

سانتیمتر؛ چاپ چهارم ۱۹۹۹؛ ۳۰ مارک



هنوز در برلن قاضی هست

ترور و دادگاه میکونوس

مهران پاینده، عباس خدآقلی، حمید نودری
 پروژهای از آرشیو اسناد و پژوهش‌های ایران - برلن
 کتاب حاصل تلاش جمعی است که از بدو
 ترور تا پایان دادگاه یعنی زمانی بیش از ۴
 سال با پیگیری خاص و کنجکاوانه به جمع
 آوری اسناد و یادداشت برداری از جلسات
 دادگاه پرداخته‌اند ۳۰۲ ص. قطع ۲۴×۱۷
 سانتیمتر؛ چاپ اول ژانویه ۲۰۰۰ چاپ دوم
 آوریل ۲۰۰۰؛ ۲۵ مارک

سایه سال‌ها**اسرگذشت زاله اصفهانی**

از پیشگفتار: این سرگذشت زنی است که در
 مسیر جزر و مدهای عظیم سیاسی -
 اجتماعی ایران و جهان در مهاجرت‌های
 ناگزیر روزگار گذرانده است. ۴۲۰ ص ؛ چاپ
 اول؛ ۲۵ مارک

یادداشت‌های مجنون‌خانه**الاهه بقراط**

مجموعه داستان با عنوان‌های: یادداشت‌های
 مجنون‌خانه، خطابه نانوخته، بتینا، سوا تفاهم،
 قاتل، اسمی هم ندارد، محسن، پرسونا. ۹۶
 ص ؛ چاپ اول؛ ۱۰ مارک

خرتوخر یا جهان بینی خر**ابوالفضل اردوخانی**

طنزنامه سیاسی - اجتماعی با ۹۲ عنوان
 ۲۵۰ ص ؛ چاپ اول؛ ۲۰ مارک

در پشت پرده های انقلاب ، اعترافات
 جعفر شفیع زاده فرمانده پیشین واحد
 مخصوص انقلاب اسلامی و محافظ آیت الله

خمینی در نوفل لوشاتو و تهران ، جعفر شفیع
 زاده، چاپ دوم ، ۲۴۰ ص ، ۲۰ مارک

فریدون سه پسر داشت ، عباس
 معروفی، ۳۰۶ ص ، ۳۰ مارک

مرگ به مرخصی می‌رود ، حبیب
 جوادی، ۱۵۶ ص ، ۱۵ مارک

نیستانی بر مرداب غربت ، منصور
 سایل شباهنگ (شاعر قزلباشی)، ۶ ص ، ۱۰
 مارک

ناگفته‌ها ... در پرونده ی قتل‌های
 زنجیره ای (جلد دوم اعترافات سعید امامی
 و قتلهای زنجیره ای)؛ علیرضا نوری
 زاده؛ ۳۶۴ ص؛ چاپ اول - اکتبر ۲۰۰۰؛
 ۳۰ مارک

در خلوت دوست، نامه های بزرگ علوی
 به باقر مؤمنی؛

باقر مؤمنی؛ ۳۰۴ ص؛ چاپ اول - اکتبر
 ۲۰۰۰؛ ۲۵ مارک

فرخنده، دختر فرماندار؛ علی
 شیرازی؛ ۱۷۲ ص؛ ۱۲ مارک

Jenseits von Worten (ترجمه اشعار
 سیمین بهبهانی به آلمانی)، مترجم بهرام
 چوبینه و یودیت وست، 212 Seiten,
 28,90 DM

سیستم جنایتکار، اسناد ترور
 میکونوس / تصویری دقیق از ساختار
 دستگاه ترور، در جمهوری اسلامی بر اساس
 مدرک و سند ، پروژه ای از آرشیو اسناد و
 پژوهش های ایران - برلن / نیما-آلمان /
 ۳۰۰ ص / ۲۶ مارک

**بخش کتاب‌های زیر به عهده
نشر نیما است**

**آیه‌های شیطانی؛ سلمان رشدی جلد
اول و جلد دوم،**

ترجمه روشنک ایرانی؛ ۲۲۸ ص؛ ۵۰ مارک
فونکسیون اورگاسم

روانشناسی در عمق

دکتر ویلهلم رایش

ترجمه دکتر استپان سیمونیان

این بیان رایش مدخل آثار او است: عشق،
کار و دانش سرچشمه‌های حیات‌اند پس باید
فرمانروای آن نیز باشند. کتاب فوق از
کتابهای بنیادی نظریات رایش است که
عملکرد اورگاسم و اهمیت آن را در سلامت
روانی و اجتماعی انسان بررسی می‌کند.
۲۲۸ ص؛ آمریکا؛ ۲۲ مارک

مدینه فاضله ایرانی

(از امام زمان تا امام زمان)

دکتر رضا ایرملو

کتاب طرح جامعه شناسی ایران از نگاه
اتوپیا شناسی است و از آنجا به توضیح تغییر
و تحولات معاصر ایران می‌پردازد؛ ۲۷۲ ص؛
آینوند-لیت سواد چاپ دوم ۲۰۰۰؛ ۱۵
مارک، ISBN 91-630-7589-x

شیعی گری و ترقی خواهی نقش

روحانیت در نهضت ملی ایران

مهدی قاسمی

کتاب دارای سی فصل است: نقش روحانیت
در ترکیب هرم استبداد، مقابله روحانیت

شیعه با هرگونه نوگرایی، نسبت بایگیری به
مشروطه خواهان از کجا ریشه می‌گرفت؟،
اتحاد نامقدس (دربار - روحانیت -
خارجی...): ۲۹۰ ص قطع ۱۶×۲۳ سانتیمتر؛
چاپ آمریکا ۱۹۹۹؛ ۲۶ مارک - ISBN 0-
936347-74-0

گاهنامه پنجاه سال شاهنشاهی

پهلوی

شجاع‌الدین شفا-محمود رجاء

فهرست روز بروز (کرونولوژی) وقایع
سیاسی، نظامی، اقتصادی، و اجتماعی ایران
از ۲ اسفند ۱۲۹۹ تا ۲۰ اسفند ۱۳۵۵. کتابی
که در آستانه انقلاب آماده‌پخش بود ولی
تماماً به کوره‌های کتاب‌سوزی فرهنگ
ستیزان اسلامی سپرده شد و از روی تنها
نسخه موجود که تصادفاً نزد شجاع‌الدین شفا
بود به چاپ رسیده است؛ ۵ جلد ۲۴۶۷ ص
۱۶×۲۴ سانتیمتر؛ فرانسه؛ ۱۱۰ مارک

تولدی دیگر؛ شجاع‌الدین شفا

(ایران کهن، در هزاره‌های نو)

گفتگویی ضروری با نسل سازنده ایران فردا
در باره واقعیت‌های غالباً ناشناخته ایران
دیروز و امروز؛ ۶۲۴ ص؛ فرانسه چاپ
چهارم؛ ۳۰ مارک

کمدی خدایان (هفت خوان آخرت)

هوشنگ معین زاده

رمان تخیلی؛ آذرخش - فرانسه؛ ۲۷۶ ص؛
۲۵ مارک

در پیکار اهریمن؛ شجاع‌الدین شفا

مبارزه هزار ساله فرهنگ ایران با مکتب
دکانداران دین؛ برگزیده‌هایی از اشعار و

- نوشته‌های ۲۲۵ شاعر و نویسنده نامی ایران،
از فردوسی تا به امروز؛ ۷۸۰ ص قطع
۲۴×۱۶ سانتیمتر؛ ایرانشهر فرانسه؛ ۲۰
مارک
- حماسه سکوت؛ شروین؛ (برداشتی
داستان گونه از قیام) نقاب) که به غلط، به
کودتای نوژه شهرت یافته است)، لندن،
۲۲۶ص، ۲۱ مارک**
- شاه، مصدق، سپهبد زاهدی، نور
محمد عسگری، سوئد،
بیست داستان از مولانا جلال‌الدین
محمد بلخی (مولوی) به نثر فارسی و
انگلیسی، دکتر علی محمد اربابی،
گروه مطبوعاتی ایران پست- لندن، ۱۱۲ص
۱۵ مارک**
- آخرین شاهکار نقاش و سیزده
داستان دیگر
دکتر علی محمد اربابی، لندن، ۱۲۲ص
۱۸ مارک**
- حکومت اسلامی، آیه الله العظمی آقا
سید روح الله خمینی، چاپ خارج، ۲۰۸ ص
۱۵ مارک**
- کشف الاسرار، امام خمینی، چاپ خارج
، ۳۴۲ص، ۲۰ مارک**
- اسلام و مسلمانی، ابن وراق، دکتر
مسعود انصاری (روشنگر)، آمریکا، ۷۳۹ص،
۶۵ مارک**
- کارنامه کوروش آریامنش جلد اول، آله
دالفک، پاریس، ۴۲۲ص، ۳۵ مارک**
- زندگانی من، احمد کسروی، مهر-
آلمان، ۳۴۶ص، ۱۵ مارک**
- تشیع و قدرت در ایران
دکتر بهزاد کشاورزی؛ خاوران- فرانسه؛
۳۰۲ص؛ ۲۰ مارک**
- نگاهی دیگر به دوم خرداد
چنگیز پهلوان
گفتارهایی در شناخت تحولات کنونی در
ایران؛؛ سنبله- آلمان؛ ۱۲۰ص؛ ۱۰ مارک**
- دو گفتار- حافظ دیوانه سرسامی " یا "
فرزانه جاودانی " ما و " غرب زدگی " آل احمد؛
دلارام مشهوری؛ خاوران- فرانسه؛
۱۱۴ص؛ ۱۴ مارک**
- فرهنگ بیست هزار مثل، حکمت و
اصطلاح؛ صادق عظیمی؛ آرش- سوئد؛
۸۵۰ص؛ ۶۰ مارک**
- من ... سید اولاد پیغمبر. نواده... وزیر
جنگ آمریکا. سرگذشت شگفت آور یک
دیپلمات ایرانی؛ دکتر پرویز عدل؛ شرکت
کتاب- آمریکا؛ ۲۲۰ص؛ ۳۰ مارک**
- رضا شاه کبیر در آئینه خاطرات به
انضمام زندگینامه؛ ابراهیم صفایی؛ آمریکا؛
۴۷۰ص؛ ۴۳ مارک**
- الله اکبر؛ دکتر مسعود انصاری (روشنگر)؛
آمریکا، ۴۱۶ص؛ ۵۰ مارک**
- کارل مارکس که بود؟
شرح زندگی خصوصی "کارل مارکس؛
دکتر عبدالعلی مقبل؛ آمریکا؛ ۷۰۴ص؛
۴۰ مارک**

- گروگان خمینی: رابرت دریفوس؛
آمریکا؛ ۳۱۱ص؛ ۱۶ مارک
- پول خون؛ دکتر مسعود
انصاری (روشنگر)؛ آمریکا؛ ۳۶۸ص
۴۵ مارک
- زمین و زمان؛ نادر نادرپور؛ آمریکا؛
۱۵۲ص؛ ۲۸ مارک
- بها نیگیری؛ احمد کسروی؛ انتشارات
مرد امروز؛ ۹۵ص؛ ۹ مارک
- ستیز و مدارا- ضد حکومت اسلامی؛
رامین کامرانی؛ باران- سوئد؛ ۴۳۱ص؛
۲۵ مارک
- مادران و دختران. کتاب دوم: دده قدم
خیر؛ مهشید امیر شاهی؛ باران- سوئد؛
۳۱۲ص؛ ۲۰ مارک
- صادق هدایت هشتاد و دو نامه به
حسن شهید نورائی؛
شهید نورائی؛ مقدمه ناصر پاکدامن؛
پاریس؛ ۳۲۰ص؛ ۲۰ مارک
- سلمان رشدی و حقیقت در ادبیات؛
صادق جلال العظم؛
تراب حق شناس؛ سنبله- آلمان؛ ۱۹۴ص؛
۱۲ مارک
- پدیده شناسی بنیاد گرایی دینی؛
منوچهر صالحی؛ سنبله- آلمان؛ ۱۹۲ص؛
۱۰ مارک
- تاریخ مختصر زمان از انفجار بزرگ
تا تشکیل سیاهچالهها
استیفن هاوکینگ؛ ۱۹۸۸؛ ع.خیامی؛
۲۳۴ص؛ ۱۲ مارک
- در دفاع دیدگاه مارکس؛ مرتضی
محیط؛ سنبله- آلمان؛ ۲۱۰ص؛ ۱۰ مارک
- شاه ایران چهرهای قرن بیستم؛
منصور؛ پاریس؛ ۱۶۲ص؛ جلنزرکوب ۴۰
مارک؛ جلد چرمی ۵۲ مارک
- تراژدی دموکراسی در ایران، باز
خوانی قتل های زنجیره ای؛ عمادالدین
باقی؛ نی؛ ۲جلدی ۲۸ مارک
- فیلم احمد شاملو (شاعر بزرگ
آزادی)/فیلم مستند بلند در باره هنر، اندیشه
و زندگی احمد شاملو/ کارگردان مسلم
منصوری / ۳۹ مارک
- توضیح المسائل / پاسخهایی به
پرسشهای هزار ساله از کلینی تا خمینی /
شجاع الدین شفا/ فرزاد/ چاپ پنجم-
۶۴۸ص / ۳۹ مارک
- آذربایجان در مسیر تاریخ جلد اول و
دوم از آغاز تا اسلام، جلد سوم در دوره
ظهور و توسعه اسلام / رحیم رئیس نیا/
مبنا/ جلد اول و دوم ۵۵ مارک، جلد سوم
۲۵ مارک

نشر نیما منتشر می کند

- 📖 تاریخ روشنفکری و کانون
نویسندگان در ایران و تبعید
مسعود نقره کار ، ۲جلدی
- 📖 سه مکتوب اثر میرزا آقا خان
کرمانی و بررسی جنبش بیداری
ایرانیان
به کوشش و ویرایش
بهرام چوبینه
- 📖 زن در دولت خیال ، نگاهی به
نقش زن در سازمان مجاهدین
نادره افشاری
- 📖 حلال و حرام در سینمای ایران ،
نگاهی به رابطه سینما و
سیاست در جمهوری اسلامی
علی امینی
- 📖 سونای زعفرانیه ، روایت "سحر"
از قتل‌های زنجیره‌ای

بسیست جلد کتاب روایت اطراف خود جمع‌کند مشکل است، کتاب جامع الاحادیث این کار را کرده که این روایات را یکجا جمع‌آوری کرده است، البته تکرار در بعضی جاها لازم است و نمی‌شود به صرف آدرس‌دادن اکتفا کرد، مثلا همین مستمسک آیت‌الله حکیم را که نگاه می‌کنیم گاهی انسان کلافه می‌شود، در یک مسأله مثلا می‌گوید: "کصحيحه زراره الماضيه" و ما چقدر باید بگردیم تا آن صحیحه را در یک صفحه یا چند صفحه جلوتر پیدا کنیم، با اینکه خود آن صحیحه نیم‌خط یا یک‌خط بیشتر نیست، کتاب جامع الاحادیث هم گاهی این‌گونه است که اگر در یک باب مثلا بیست عدد روایت است بسیاری از آنها را گفته "تقدم فی باب فلان" (در فلان باب این روایت آمده است) و این مراجعه به بابهای دیگر بخصوص اگر در جلد‌های متعدد باشد خسته‌کننده است و بسا انسان حوصله مراجعه را پیدا نکند، و اگر چنانچه این کار می‌شد که روایات مهم هر باب چه از کتابهای شیعه چه از کتابهای سنت گردآوری می‌شد مخصوصا روایتهای صحیحی که نقطه اتکای فتواست، کار را آسانتر می‌کرد و فایده بیشتری داشت. این مطلب را هم من همین جا اضافه کنم که بسا در روایات ما نکاتی هست که به روایات اهل سنت اشاره دارد، مرحوم آیت‌الله بروجردی یکوقت مطلبی را به این مضمون می‌فرمودند که فقه ما مثل حاشیهای است بر فقه اهل سنت، چون حکومت و دولت و ملت همه سنی بودند روایات اهل سنت در آن زمان مطرح بوده، فتاوی آنها مطرح بوده و روایات ائمه ما گاهی ناظر به فتاوی آنها بوده است، اگر در یک مسأله روایاتی که در صحیح بخاری و مسلم و سایر کتب اهل سنت هست اینها را هر چند در پاورقی ذکر می‌کردیم و طالب علم اینها را با روایات خودمان تطبیق می‌کرد خیلی بهتر بود. البته ما راجع به تنظیم جامع احادیث همه زحمت خودمان را کشیدیم و آن اوایل در جلسات دسته‌جمعی همه نوشته‌ها یکنواخت می‌شد ولی بعدا همه اینها در اختیار حجه الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ اسماعیل ملایری قرار گرفت و الان ایشان تنهاست و خودشان آنها را تنظیم می‌کنند، البته به کار خودشان مسلط هم شده‌اند خداوند به ایشان توفیق عنایت کند.

همکاری با آیت‌الله ربانی شیرازی در نگاشتن پاورقی بر وسائل الشیعه

از جمله کارهایی که در همان زمان انجام گرفت و تا اندازه‌ای مشابه کار "جامع احادیث الشیعه" بود زدن پاورقی بر کتاب "وسائل الشیعه" بود مرحوم ربانی شیرازی یک روز به بنده پیشنهاد کردند که بسایید برای وسائل الشیعه پاورقیهایی تنظیم کنیم، البته اصل این کار را آقای محمدی کتابفروش به آقای ربانی پیشنهاد کرده بود، ایشان این پیشنهاد را با من مطرح کردند و ما بسا یکدیگر این کار را شروع کردیم، کتاب "طهارت" و "صلوات" را من فیش‌برداری کردم، آقای ربانی اول می‌گفت برای هر روایتی یک حاشیه می‌زنیم ولی من گفتم این درست نیست ما باید به صورت باب یک و باب دو نظیر آنچه در متن هست در پاورقی باب‌بندی کنیم و روایات پراکنده یا قطعه قطعه شده را در ارتباط با هم بیاوریم و...، آقای ربانی هم قبول کرد و کار به همان سبکی که الان چاپ شده است شروع شد، بعد این خبر به گوش آیت‌الله بروجردی رسید و این کار در واقع یک مقصدار کار جامع الاحادیث را انجام می‌داد و پایه‌های آن را سست می‌کرد، بعد ایشان ابراز ناراحتی کرده بود، وقتی من فهمیدم ایشان از این جهت ناراضی است از کار دست کشیدم، چون اول فکر نمی‌کردم که این مسأله به جایی برخورد کند، هر کدام می‌توانست کاری مستقل برای خودش باشد و کتاب وسایل هم احیا می‌شد، بالاخره مرحوم آقای بروجردی از این کار ناراحت شد و من با همه زحمتهایی که روی آن کشیده بودم به خاطر

آقای بروجردی کنار کشیدم، ولی آقای ربانی گفتند ما داریم کتاب وسایل را تنظیم و تکمیل می‌کنیم و این‌چکار به جامع الاحادیث دارد، آن برای خودش جدا این هم برای خودش جدا، بالاخره ایشان کار را ادامه دادند و الان هم پاورقیها همان‌گونه که ملاحظه می‌کنید با کتاب وسایل چاپ شده است.

جایگاه فلسفه در حوزه علمیه و نظریه آیت‌الله بروجردی

س: یکی از بزرگان که خدمت شما فلسفه درس خوانده‌اند در مورد کلاسهای شما در تدریس منظومه می‌فرمودند این کلاسها خیلی شلوغ می‌شد و ظاهراً در مرکز شهر مسجد امام حسن (ع) بوده، ایشان می‌فرمودند: آن طور که من یادم می‌آید آقای بروجردی فرمودند که این درس را یک جای دورتر ببرید، و شما طبق نقل ایشان آن را برده‌اید در خیابان امام که افراد کمتر بیایند ولی بعد از دوسه روز جمعیت همچنان زیادتر شده بود.

ج: هر کس این را گفته بد نقل کرده است، مطلب این‌جوری است که درس منظومه من خیلی شلوغ می‌شد، این اواخر یکی از شبستانهای مسجد امام پر می‌شد در حدود چهارصد نفر بودند آن وقت چهارصد نفر خیلی بود، من نشسته روی زمین درس می‌گفتم و مجبور بودم خیلی بلند صحبت کنم که صدا به همه برسد منبر و بلندگو نبود، برای من در آن موقع منظومه گفتن خیلی روان شده بود، یعنی وقتی که می‌خواستم بروم درس به دو دقیقه از بالا تا پایین صفحه را یک نگاه می‌کردم و می‌رفتم، همه مطلب را از خارج می‌گفتم حافظه من آن زمان خیلی قوی بود، من بر اساس شیوه مرحوم امام درس می‌گفتم، عبارت خوانی هفت‌هشت دقیقه بیشتر طول نمی‌کشید، مرحوم علامه طباطبایی هم در آن زمان اسفار می‌گفت و می‌گفتند شاید حدود دو‌ست و پنجاه تا سیصد نفر شاگرد دارد، بعضی از بزرگان هم درس اسفار ایشان می‌رفتند، در آن موقع درسهای فلسفه معروف حوزه همین درس منظومه من بود و اسفار ایشان، البته دیگران هم می‌گفتند اما خیلی کم، یک روز مرحوم حاج آقا محمد مقدس اصفهانی به من رسید و گفت آشیخ حسینعلی گفتم بله، گفت آیت‌الله بروجردی به من گفتند به شما بگویم دیگر منظومه درس نگو گفتم چطور؟ گفت هیچ، گفتند شما دیگر منظومه درس نگیرید، تعطیل کنید. این گذشت عصر که شد مشهدی حسن گلکار که در خانه مرحوم آیت‌الله بروجردی بود آمد درب خانه من و گفت آقای حاج محمدحسین احسن گفتند شما بیایید منزل آیت‌الله بروجردی، من رفتم منزل آقای بروجردی و در این فکر بودم که چگونه به شاگردهایم بگویم آیت‌الله بروجردی گفته درس را تعطیل کنید، در این مساله مانده بودم، بالاخره رفتم دیدم حاج محمدحسین می‌گوید آقای بروجردی دستور دادند که به فلانی یعنی آشیخ حسینعلی بگو دیگر درس منظومه نگوید و شاگردهای آقای طباطبایی را اسمهایشان را بنویسد تا شهره آنان را قطع کنیم، من یکدفعه جا خوردم گفتم این چه حرفی است اصلاً این کار مشکلی است، شاگردهای آقای طباطبایی را من چه می‌دانم چه کسانی هستند مگر اینکه من بروم آنجا وقتی ایشان درس می‌گویند دم در بایستم و یکی یکی اسم طلبه‌ها را بپرسم و بنویسم این خیلی چیز بدی است، بعد گفتم یک کاری بکن برویم خدمت آقای بروجردی ببینیم ایشان چه می‌گویند و منظورشان چیست؟ راه را باز کرد و رفتیم خدمت آقای بروجردی، گفتم: آقا پیغام حضرتعالی را آقای حاج آقا محمد مقدس رساندند، این چیزی که شما راجع به درس آقای طباطبایی فرمودید اولاً من که شاگردهای ایشان را نمی‌شناسم و ثانیاً این خیلی بد است، یادم هست آن وقت به مرحوم آیت‌الله بروجردی گفتم آقا از درسهای حوزه آن قسمت که در دانشگاهها و در دنیا یک مقدار روی آن حساب می‌کنند همین فلسفه است و این برای شما هم بد

است، فردا می‌گویند آیت‌الله بروجردی فلسفه را تحریم کرده، این چیز خوبی نیست، بعد یک وقت دیدم آقای بروجردی فرمودند: "من هم می‌دانم، من خودم در اصفهان فلسفه خوانده‌ام ولی نمی‌دانید که از مشهد چقدر به ما فشار می‌آورند" بعد معلوم شد که طرفداران آیت‌الله حاج میرزا مهدی اصفهانی و شاگردهای ایشان روی آیت‌الله بروجردی برای درسهای فلسفه فشار می‌آورده‌اند بعد فرمودند: "از طرف دیگر بعضیها مسائل فلسفه را درک نمی‌کنند، فکرشان منحرف می‌شود، من در اصفهان که بودم یک طلبه‌ای از درس فلسفه آخوند کاشی که آمد گفت من الان یک تکه خدا هستم برای اینکه حقیقت وجود یکی است، من هم که وجود دارم و... کسانی که نمی‌فهمند آن وقت نتیجه برعکس می‌دهد، فلسفه باشد اما برای یک افراد خاصی در یک جای مخصوصی، این جور عمومی نباشد که چهارصد پانصد نفر پای یک درس بریزند، این درست نیست مخصوصا منظومه و اسفار، بخصوص اسفار که وقتی مرحوم صدرالمطالعهین در اسفار می‌رسد به حرفهای صوفیه و عرفا آن وقت اینجا کشش می‌دهد، اینها را خیلی افراد درک نمی‌کنند و عوضی می‌فهمند." من از فرمایشات ایشان فهمیدم که آقای بروجردی با اصل فلسفه گفتن مخالف نیست، گفتم پس آقا اجازه دهید من به جای منظومه یک اشارات درس بگویم و منشا اشارات گفتن من این شد، طالبش هم قهرا کم است، گفتند باشد من که با فلسفه مخالف نیستم آخه این جور که حالا چهارصد نفر سر یک درس فلسفه بیایند... و نمی‌دانی چقدر از مشهد فشار آورده‌اند و... دوباره مشهد را گفتند، ایشان از حرفهای مشهد خیلی ناراحت شده بود و اینکه طلبه‌ها چیزهای عرفانی و درویشی را درک نمی‌کنند، گفتم پس اجازه بدهید من خودم اشارات درس بگویم و به آقای طباطبایی هم بگویم کتاب شفا یا یک کتاب دیگر که جاذبه داشته و حرفهای درویشی نداشته باشد بگویند، گفتند ایشان اطاعت نمی‌کند، گفتم نه آقا همه مطیع شما هستند چه کسی تخلف می‌کند؟ گفتند اگر قبول کند که خیلی خوب است. بعد رفتم منزل مرحوم علامه طباطبایی خدا رحمتش کند ایشان در خانه زیر کرسی نشسته بودند اتفاقا چند روز هم بود مریض بودند اواخر ماه رجب بود جریان را به ایشان گفتم، ایشان اول ناراحت شد و فرمود: "این چه وضعی است با فلسفه که نمی‌شود مخالفت کرد من شاگردهایم را بر می‌دارم می‌روم کوشکنصرت" محلی در خارج از قم "آنجا درس می‌گویم"، گفتم آقا ببینید طلبه‌هایی که آمده‌اند قم فقط برای اسفار شما که نیامده‌اند اینها درس خارج آقای بروجردی هم می‌خواهند، شهریه هم می‌خواهند، آخر کوشکنصرت در بیابان این که عملی نیست شما عنایت بفرمایید من هم به آقای بروجردی گفتم که ایشان از نظر شما تخلف نمی‌کنند، شما حالا که مریض هستید نزدیکهای ماه رمضان هم که طلبه‌ها می‌روند، آن وقت بعد از ماه رمضان درس "شفا" بگویید، ایشان گفتند آخر انسان مطالب را چگونه... گفتم باباجان در این کتاب شفا یک جا لفظ "وجود" هست، شما در این لفظ هرچه مبنا و نظریه راجع به وجود دارید بفرمایید، بالاخره ایشان مرجع ما و رئیس حوزه علمیه است و باید با هم بسازیم، در نهایت ایشان به زور قبول کردند و به همین شکل هم عمل کردند، ایشان به عنوان مریضی تا ماه مبارک رمضان درس نگفتند، و بعد از ماه رمضان هم شفا شروع کردند و کسی هم نفهمید که منشا آن چه بود ما هم در مسجد امام کتاب اشارات را شروع کردیم یک روز یک شخصی زیر گذر خان به من برخورد کرد و گفت: آشیخ حسینعلی شنیدم در مسجد امام دوباره اشارات شروع کرده‌ای اگر به گوش آقای بروجردی برسد گفتم من از خود آقای بروجردی اجازه گرفتم، بالاخره قضیه از این قرار بود و مامشکل را به این نحو حل کردیم و به این شکل بود که علامه طباطبایی شفا شروع کرد و من اشارات شروع کردم.

در اینجا یک نکته را یاد آور می‌شوم: ظاهراً مرحوم میرزا و شاگردان ایشان در مشهد با اصل خواندن فلسفه مخالف نبوده‌اند بلکه با بسط آن در میان کسانی که درک عمیق ندارند و ممکن است آرای فلاسفه را وحی منزل بدانند و بسا به انحراف کشیده شوند مخالف بوده‌اند، و لذا بعضی از آقایان در خود مشهد مقدس به تدریس فلسفه اشتغال داشتند. شاید نزد آقایان وانمود شده بود که در حوزه قم تدریس فلسفه عمومی و بی‌کنترل می‌باشد و نگرانی آقایان از این جهت بود، در صورتی که مرحوم امام نیز با اینکه استاد فلسفه قم بودند به همه کس اجازه شرکت در درس فلسفه خود را نمی‌دادند و شرکت در درس فلسفه ایشان متوقف بر استجازه از ایشان بود، ضمناً شرایط زمانی و مکانی نیز در این مسأله‌مانند سایر مسائل بی‌تاثیر نیست.

رابطه آیت‌الله بروجردی و فدائیان اسلام

س: بازگردیم به مسائل سیاسی اجتماعی آن زمان، لطفاً رابطه مرحوم آیت‌الله بروجردی با مرحوم نواب صفوی و جریان فدائیان اسلام و اختلاف بین آنان و مسائلی را که در این ارتباط به یاد دارید بیان فرمایید.

ج: اصل هدف مرحوم نواب صفوی و کسانی که اطراف او بودند نظیر آسیدهاشم و واحدی هدف حقی بود، منتها برای بیان هر حرف حقی انسان باید محیط و اطراف را نگاه کند که چگونه آن را مطرح کند، روش مطرح کردن حرف حق را باید در نظر گرفت، آنچه در آن زمان به نظر می‌آمد این بود که اینان پیاده کردن هدفشان را خیلی با تندی شروع کردند، جوری که تقریباً همه حوزه به هم ریخت، یادم هست جوری شده بود که آقای واحدی می‌خواست از مدرسه فیضیه برود حمام، پانصدشصد طلبه دنبالش راه می‌افتادند اصلاً درس و بحث همه به هم خورده بود، حرفها و شعارها حق بود و نوع طلبه‌های جوان از روی احساسات به ایشان ایمان آورده بودند، مرحوم آیت‌الله بروجردی هم آدمی نبود که مسائل را نفهمد، بعضیها ممکن است اصلاً مسائل را درک نکنند، ولی ایشان مسائل را درک می‌کردند، می‌دانستند اینها حق است اما روشی که این آقایان در حوزه داشتند برای بزرگان حوزه مورد پسند نبود، مثلاً به آقای بروجردی اهانت می‌کردند، به علما اهانت می‌کردند، یک‌جوری که عقلای قوم را عصبانی کرده بود، می‌شد با این تندی هم برخورد نکرد، مثلاً عده‌ای جمع بشوند بروند بعضی مسائل را از آقای بروجردی بخواهند، اینها مستقیماً مسائل را با طلبه‌های جوان و با مردم در میان می‌گذاشتند به گونه‌ای که حوزه را قبضه کرده بودند بچه‌طلبها نوعاً چون احساساتی بودند دور اینها جمع بودند، من یادم هست که مرحوم مطهری خودش برای من نقل کرد و گفت: من بیش از یک ساعت رفتم با آقای نواب دنبالش رودخانه راه رفتیم و صحبت کردیم، گفتم درست است که شما حرفهای حقی دارید اما بالاخره آقای بروجردی الان رئیس مذهب است، رئیس حوزه است، باید قداست ایشان را حفظ کرد و در پرتو ریاست ایشان کار کرد نه اینکه بیاییم همه اینها را با این تندبها بشکنیم و به آنان اهانت کنیم، با این شکل نتیجه‌ای نمی‌گیریم، این را آقای مطهری برای من نقل کرد، و صحبت‌های مرحوم مطهری برای این بود که آقای نواب صفوی را از آن حالت تندی یک قدری بیرون بیاورد. حتی آیت‌الله خمینی من یادم هست که در خانه ایشان ما پنج‌شش نفر هم بیشتر نبودیم، تازه پیش ایشان "زکات" شروع کرده بودیم، آقای مطهری هم بود، صحبت فدائیان اسلام شد، ایشان گفتند آخر این چه برنامه‌ای است که اینها دارند، چهارتا بچه حوزه را به هم ریخته‌اند، به همه اهانت می‌کنند، باید شهربانی دخالت کند، کنترل کند، آخه این تندبها یعنی چه حتی ایشان

هم نظرشان در آن شرایط این گونه بود، آن وقت کسانی مثل مرحوم ربانی شیرازی، آشیخ علی لبر و آقای حاج شیخ اسماعیل ملایری مبعوث شدند که به این غائله خاتمه بدهند و بالاخره به این جریان در حوزه علمیه قم خاتمه دادند، البته ما تدلمان از حرکت فدائیان اسلام برای مبارزه با رژیم شاهنشاهی و پیاده شدن دستورات اسلام خوشحال بودیم و حرفهای آنها را حرفهای حقی می دانستیم، منتها شیوه های آنها در حوزه شیوه های تند بود.

س: این افراد که فرمودید آیا از طرف آیت الله بروجردی مبعوث شده بودند؟
 ج: بله، ظاهراً از طرف آقای بروجردی مامور بودند، شرایط جوری شده بود که حوزه به هم خورده بود، کارها به دست بچه ها افتاده بود، آقای بروجردی تحقیر می شد، یعنی قداست ایشان و علما شکسته می شد و حرف ایشان زمین می خورد، و در صورت شکسته شدن ایشان دیگر چیزی باقی نمی ماند، حکومت هم آن چهار نفر را می گرفت می برد اعدام می کرد، واقعا آن وقت این جور شده بود، ما در عین حالی که طرفدار نواب بودیم از بی نظمی و به هم ریختگی حوزه هم رنج می بردیم، دیگر هیچ کس حرف هیچ کس را گوش نمی داد، آقای نواب که راه می افتاد هزار تا هزار و پانصد بچه طلبه دنبالش در خیابان راه می افتادند، دیگر کسی به آقای بروجردی اعتنا نداشت به آقای خمینی و دیگران کسی اعتنا نداشت، ضمناً آیت الله بروجردی مایل نبود دولت در این مساله دخالت کند. به نظر می آمد اگر آقای نواب و دیگران می آمدند جلساتی تشکیل می دادند و عقلای قم را با خود همراه می کردند و با آقای بروجردی تفاهم می کردند شاید بهتر نتیجه گرفته می شد، بالاخره کار به جایی رسید که یک شب بعد از نماز مغرب و عشا که طرفداران مرحوم نواب آمدند در مدرسه فیضیه شعار بدهند آقایان تعقیبشان کردند و آنها رفتند تهران.

س: طلبه ها تعقیبشان کردند یا شهربانی؟
 ج: نه، طلبه ها نگذاشتند شهربانی دخالت کند، امثال آقای ربانی شیرازی و آقای آشیخ علی لبر و آقای حاج شیخ اسماعیل ملایری بودند.

س: مرکزشان در آن زمان قم بود؟
 ج: البته شخص مرحوم نواب صفوی بیشتر در تهران بود، گاهی به قم می آمد، اما تعدادی از طرفداران آنها در قم بودند، صحن مدرسه فیضیه در کنترل آنها بود، البته اگر آقای بروجردی به شهربانی می گفت آنها گوش می کردند ولی آقای بروجردی نگذاشت کار به آنجا برسد.
 س: بعضی نظرشان این است که آیت الله بروجردی و بعضی اطرافیان ایشان در آن شرایط برای مقابله با کمونیستها نظرشان بر حفظ سلطنت بوده، آیا این نظریه درست است؟ ج: من از این موضوع بی اطلاعم، ولی اجمالاً می دانم که آیت الله بروجردی از شاه هم دل خوشی نداشت.

س: آیا از معاریف کسانی از آنها حمایت می کردند؟
 ج: از معاریف به عنوان حمایت من یادم نیست، اما از تندروها که بگنیم ما در دلمان از اینکه به شاه و به دولت و به نخست وزیر حمله می کردند خوشمان می آمد، بچه طلبه ها عموماً از همین شعارها که می دادند استقبال می کردند، اینها جلسات سخنرانی تشکیل می دادند در آنها را به هم

می‌زدند، اینها می‌خواستند انقلاب را از حوزه شروع کنند، اما اینکه از معارف کسی حامی اینها باشد مسن یادم نیست. البته آنزمان کسانی بودند که می‌خواستند من و آقای مطهری و آیت‌الله خمینی را در نظر آیت‌الله بروجردی به عنوان طرفداران و حمایت‌کنندگان مرحوم نواب جلوه دهند و به اصطلاح در ذهن آیت‌الله بروجردی برای ما پرونده‌سازی کنند، یکی از اینها یک وقت گفت: در آن جلسه که برای این منظور تشکیل شده بود من به آنها گفتم فلانی را استثنا کنید برای اینکه آقای بروجردی به فلانی از باب اینکه مقرر درسهایش استعلاقمند است و این حرف را نسبت به او باور نمی‌کند، او را کنار بگذارید تا نسبت به آن دونفر دیگر قبول کند، و همین کار را هم کرده بودند مرا قلم زده بودند و به آقای بروجردی تفهیم کرده بودند که آن دونفر آقای خمینی و آقای مطهری حامی نواب هستند و طلبه‌ها را علیه شما تحریک می‌کنند، تا اینکه بالاخره فدائیان اسلام از قم رفتند تهران اطراف آیت‌الله کاشانی جمع شدند.

تفتین علیه امام خمینی و شهید مطهری نزد آیت‌الله بروجردی تابستان آن سال آیت‌الله بروجردی رفتند و شنوه، من خدمت آقای بروجردی بودم یک روز آقای آمد و به آقای بروجردی گفت: آقا اینها وقتی که رفتند تهران آیت‌الله کاشانی تشویقشان کرده و نفری پنجاه تومان هم به آنها داده، پنجاه تومان آن روز خیلی پول بود، در همین اثنا که حرف می‌زد آقای بروجردی گفت: "من نمی‌دانم چرا بعضی از عقلای قم از اینها حمایت می‌کردند" بعد رو کرد به حاج محمدحسین و گفت: "حاج محمدحسین، آقای خمینی از مشهد یک نامه‌ای نوشته بودند آن نامه را بیاورید ما جواب بدهیم، یادتان باشد "تا این حرف را زد من همه چیز را فهمیدم، اینکه آقای بروجردی فرمودند تعجب است که عقلای قم با این وضع از اینها حمایت می‌کردند نظرشان به آقای خمینی بود. من فوری نامه نوشتم آن روز تلفن نبود، یعنی ما نداشتیم به آقای مطهری که فریمان بود، به این مضمون که من پیش آقای بروجردی بودم و یک چنین مسائلی مطرح شد و ذهن آقای بروجردی را نسبت به آقای خمینی مکدر کرده‌اند شما این قضیه را به آقای خمینی که الان در مشهد است بگویید تا در جریان باشد چه می‌گذرد، و آقای مطهری هم ماجرا را به ایشان رسانده بود، این قضیه گذشت ولی من هنوز باور نمی‌شود که آقای بروجردی واقعا در ذهنش رفته باشد که این دونفر علی‌رغم نظر ایشان نواب را تایید می‌کرده‌اند و از دست آنان ناراحت باشد.

رفتن شهید مطهری به تهران

آقای مطهری ناچار شد برود تهران، بیشتر به جهت مخارج زندگی، چون واقعا از جهت زندگی بر ما سخت می‌گذشت، ایشان می‌گفت بنانیست همیشه ما با فقر زندگی کنیم، به من گفت بروم به آقای بروجردی قضیه رفتنش را بگویم، و از طرف ایشان خدا حافظی کنم، می‌گفتاگر خودم برای خدا حافظی پیش آقای بروجردی بروم ممکن است بگویند چرا و بی‌اعتنایی شود، بعد یک نامه نوشتند خدمت ایشان هم به عنوان عذرخواهی و هم تقدیر و تشکر از زحمات ایشان که در این مدت از شما استفاده کردیم و...، این نامه را نوشته بود و گفت شما این نامه را به آقای بروجردی بدهید، روز پانزده شعبان بود آقای بروجردی نشسته بود و جمعیت زیادی هم اطراف ایشان بودند من رفتم خدمت ایشان و گفتم آقای مطهری این نامه را دادند خدمت شما و خدا حافظی هم کردند، آقای بروجردی نامه را نگرفت، گفتم: بالاخره ایشان...، ایشان گفته...، با ناراحتی نامه را کنار زد، من پیش دیگران

خجالتزده شدم. آقای حاج میرزا ابوالحسن به من گفت: مگر نمی‌دانی به آقای بروجردی گفته شده که آقای مطهری و آقای خمینی هستند که فدائیان و نواب را علیه شما تحریک می‌کردند، آن وقت تو آمده‌ای نامه اینها را می‌دهی به آقای بروجردی بعد من جریان را به آقای مطهری گفتم، ایشان خیلی متاثر شد. تا آن وقت من نمی‌دانستم که پیش آقای بروجردی تا این حد تفتین شده است و تا این اندازه ممکن است در ذهن بزرگان اثر گذاشت، در صورتی که خود آقای مطهری به من گفت که من رفتم با نواب صحبت کردم و گفتم با این تندى که شما دارید نتیجه نمی‌گیرید و حوزه را به هم می‌زنید و بایستی کساری کرد، حالا که یک مرجع هست ایشان را تا اندازه‌ای همراه کنید تا نتیجه بهتری به دست آید و...، خلاصه آنها کار خودشان را کردند، از این قضیه معلوم می‌شود کسانی که اهداف سونى دارند گاهی ممکن است شرایطی را فراهم کنند که نظر بزرگان را راجع به شخصی یا مسالهای برگردانند.

س: اکنون که بدین مناسبت نام شهید مطهری مطرح شد، حضرتعالی که تحقیقا یکی از نزدیکترین افراد به ایشان بوده‌اید بفرمایید ایشان از نظر فکری دارای چه خصوصیاتى بودند و از نظر علوم حوزه در چه پایه‌ای قرار داشتند؟

ج: مرحوم آیت‌الله آقای مطهری بسیار آدم خوش‌فکر و با استعدادی بود، هم ذوق فلسفیش خوب بود هم ذوق فقهی و اصولیش، در همه مسائل اهل مطالعه و دقت بود، درک و دامنه تفکرش خیلی وسیع بود. این درک وسیع خودش یک مسالهای است که انسان از یک مساله خاصی بتواند مسائل را در سطح وسیع استنباط کند و در ابواب مختلف برای آن نمونه و مصداق پیدا کند، در این جهت آقای مطهری خیلی قوی بود.

س: به نظر شما ایشان از نظر اجتهاد حوزوی در چه حدی بودند؟

ج: ایشان از این جهت خیلی خوب بودند، در مسائل فقهی اهل نظر بودند، و اگر خداوند به ایشان عمر بیشتر عنایت کرده بود و ایشان در حوزه می‌ماندند مسلما یکی از مراجع بزرگ در این زمان به شمار می‌آمدند همراه با مزایای دیگری.

س: جریان خواب جنابعالی راجع به مرحوم شهید مطهری و نماز شب چگونه بوده است؟ ج: مرحوم شهید مطهری در آن مدتی که ما با هم بودیم نسبت به نماز شب خیلی مقید بود و به من هم نسبت به انجام آن اصرار می‌کرد و من علاوه بر اینکه کمی مشکلم بود، در اثر درد چشم دکتره‌ها مرا از وضو با آبهای شور و کشیف حوضها منع کرده بودند و لذا لازم بود از آب جاری رودخانه برای وضو استفاده کنم و شب من جرات نمی‌کردم لب رودخانه بروم چون بسیاری از اوقات سگهای ولگرد وجود داشتند، تا اینکه شبی خواب دیدم که در خوابم و کسی در اطاق را زد، گفتم: کی هستی؟ گفت: من عثمان بن حنیف می‌باشم، حضرت امیرالمومنین (ع) مرا فرستاده‌اند و فرمودند پاشو نماز شب بخوان و یک نامه خیلی کوچک چهارگوش از طرف آن حضرت به من دادند که در وسط آن به خط نسخ سبز روشن نوشته شده بود: "هذه برانه لك من النار"، من در فکر بودم که عثمان بن حنیف از اصحاب امیرالمومنین (ع) و در عصر آن حضرت بودند، چگونه ممکن است سراغ من آمده باشند، و ضمنا از مشاهده نامه خیلی مشعوف بودم که ناگاه کسی درب زد و من از

خواب اول خود بیدار شدم، دیدم مرحوم شهید مطهری است با یک آفتابه آب و گفت: چون از وضو گرفتن از حوض مدرسه ابا داشتی آفتابه را از رودخانه آب کرده‌ام، پاشو نماز شب بخوان و دیگر بهانه‌ای نداری، گفتم بنشین تا جریان خوابم را برایت بگویم، خیلی خوشحال شد و گفت: پس من عثمان بن حنیف می‌باشم، گفتم پس نامه کو؟ و بالاخره پا شدم نماز شب را بجا آوردم. (پیوست شماره ۲)

برادران و خواهران محترم توجه دارند که چه مقدار در کتاب و سنت نسبت به نماز شب تاکید شده و در حدیثی در ضمن وصایای رسول خدا (ص) به امیرالمومنین (ع) به آن حضرت فرمودند: "و علیک بصلاة اللیل، و علیک بصلاة اللیل."

اقدام آیت‌الله بروجردی برای جلوگیری از اعدام فدائیان اسلام

س: آیا مرحوم آیت‌الله بروجردی برای جلوگیری از اعدام فدائیان اسلام (۱) اقدامی نمودند؟

ج: بله، وقتی سران فدائیان اسلام دستگیر شدند و قضیه اعدام آنها مطرح شد از قراری که گفتند آقای بروجردی برای آزادی آنها اقدام کرد و حاجی احمد را همراه با نامه‌ای برای ملاقات با شاه فرستاد، ولی آن وقت گفته بودند که شاه رفته است آبعلی یا جای دیگر و ایشان را معطل کرده بودند تا وقتی که فدائیان را اعدام کرده بودند بعد نامه آقای بروجردی را قبول کرده بودند، جریان فدائیان اسلام در حوزه اجمالا به این شکل بود. البته آنان هدفشان خوب بود افراد پاکی بودند، یادم هست مرحوم نواب در مدرسه فیضیه منبر رفت، سوره "الهیکم التکائر" را خواند به قدری این منبر آتشین بود که هر کسی را تحریک می‌کرد خدا رحمتش کند از روی ایمان صحبت می‌کرد و سخنانش بسیار موثر بود. مرحوم آسید عبدالحسین واحدی هم طلبه بود، من در مدرسه دارالشفای سسماه با او هم حجره بودم، ایشان مرتب پیش مرحوم نواب می‌رفت و با او رابطه داشت، اینها واقعا از روی ایمان کار می‌کردند، اما جووری بود که بزرگان را نادیده می‌گرفتند. البته شاید هم بشود گفت معمولا بزرگان نمی‌شود انقلاب کرد، انقلاب از طبقه پایین شروع می‌شود اینها هم با قطع نظر از بزرگان کار می‌کردند، به همین جهت قهرا بزرگان قهرا آنها جور نبودند، البته شاید اجمالا بیت آقای صدر با آنان موافق بودند، قرائن تا اندازه‌ای این معنا را نشان می‌داد.

س: یعنی شخص مرحوم آیت‌الله صدر از آنان حمایت می‌کرد یا فرزند ایشان مرحوم حاج آقا رضا صدر با فدائیان اسلام موافق بودند؟

ج: نه اینکه با صراحت ولی قرائن نشان می‌داد که بیت مرحوم صدر موافق باشند، حالا من مطلبی را می‌گویم تا جو آن موقع روشنتر شود.

۱ فدائیان اسلام صبحگاه روز ۲۷ دی‌ماه سال ۱۳۳۴ شمسی اعدام شده و به شهادت رسیدند.

به رسمیت شناختن اسرائیل توسط شاه و مخالفت طلاب با آن یکی از مسائلی که در آن موقع اتفاق افتاد قضیه فلسطین بود، اسرائیلی‌ها در آنجا مسلمانان را شکست دادند و از کشورشان بیرون راندند، آنوقت صحبت شد که ایران هم می‌خواهد اسرائیل را به رسمیت بشناسد، در آن زمان مرحوم آیت‌الله حاج سید محمدتقی خوانساری از کسانی بود که با آیت‌الله کاشانی علیه به رسمیت شناختن اسرائیل همراه بود و آقای حاج آقا رضا صدر هم در همین جهت

فعالیت می کرد، حاج آقا رضا صدر به آقای سید جواد حسنی که اهل نجف آباد بود و طلبه خسوب و متدینی هم بود (رحمات الله علیه) گفته بود که بیاید علیه به رسمیت شناختن اسرائیل صحبت کند. ایشان آمده بود در مدرسه فیضیه روی حجرالانقلاب (۱) ایستاده بود و برای جمعیت زیادی از طلبه‌ها سخنرانی کرده بود و گفته بود الان یهودیها دارند مسلمانان را می‌کشند و ما ساکت نشستیم، از فردا من برای رفتن به فلسطین حرکت می‌کنم هر کس خواست بیاید اسم نویسی کند، در مدرسه فیضیه دفتر گذاشتند و طلبه‌ها یکی یکی برای حرکت به فلسطین می‌آمدند اسم می‌نوشتند، حالا با چه اسلحه‌ای با چه امکاناتی طلبه‌ای که پانزده قران شهریه دارد بالاخره تندتند اسم می‌نوشتند، آن وقت یک جمعیتی را راه انداخته بودند رفته بودند جلوی در خانه آقای بروجردی که مثلا ما می‌خواهیم برویم فلسطین، آقای بروجردی هم فرموده بودند انشا الله اقدام می‌کنیم و... بالاخره همین سبب شده بود که دولت هم به دست و پا افتاده بود، و آجودان شهربانی کل کشور تیمسار ابوالقاسم ایزدی برادر آیت الله ایزدی را فرستاده بودند پیش آقای بروجردی، البته دروغ گفته بودند ولی در ذهن آقای بروجردی القا کرده بودند که مابسه رسمیت شناختیم، بالاخره آقای بروجردی متقاعد شدند که جلوی حرکت و سروصدای طلاب را بگیرند، با آیت الله حاج سید محمدتقی خوانساری و بعضی علمای دیگر جلسه تشکیل دادند و جلوی حرکت طلاب را گرفتند. این قضیه گذشت تا اینکه یک دفعه آقای سید جواد حسنی به من گفت ما خیلی وضعمان از نظر مالی بد است، اگر می‌شد آقای بروجردی یک جای تبلیغی مرا می‌فرستاد خوب بود، حاج محمدحسین هم به من گفته بود اگر کسانی می‌خواهند به تبلیغ بروند معرفی کنید، من گفتم آسید جواد حسنی هست و خیلی طلبه خوب و متدینی است، اسمش را نوشتیم که بفرستندش به یک ده برای تبلیغ، کسی آنجا نزد آیت الله بروجردی گفته بود آقا این همان است که برای قضیه فلسطین سخنرانی کرده بود، آقایان هم از فرستادن ایشان دست نگه داشتند، این خبر به من رسید خودم را آماده کردم و رفتم در خانه آقای بروجردی که وقتی می‌خواهند بروند درس با ایشان صحبت کنم، در را که باز کردند تا چشمشان به من افتاد گفتند آشیخ حسینعلی شما در مدح و تعدیل اشخاص و این چیزها یک قدری بیشتر دقت کنید، گفتم آقا من این شخص را که معرفی کردم حالا هم می‌گویم، ایشان اگر برای قضیه فلسطین صحبت کرده از روی ایمان و اعتقاد بوده، ایشان شخص بسیار مومن و متدینی است، چون ایشان برای فلسطین صحبت کرده این شده "ذنب لایففر" که تا ابد نباید چوبش را بخورد؟ السبته من چون قاطع برخورد کردم ایشان گفت: خیلی خوب چشم، ولی عملا کاری انجام نگرفت، بعد ایشان خودش رفت بندر غازیان و در همانجا ماند تا مرحوم شد (رحمات الله علیه). منظور این است که اگر کسی راجع به اسرائیل سخنرانی می‌کرد افراد می‌رفتند و می‌گفتند که بله می‌خواسته حوزه را به هم بریزد یا از طرف چه کسی تحریک شده است و... و حاج آقا رضا صدر که از آقای حسنی حمایت می‌کرد چون پسر آیت الله صدر بود افرادی وانمود می‌کردند که لابد می‌خواهد با آیت الله بروجردی مخالفت کند، خوب این حرفها بود یک سری چیزهای جزئی را افراد می‌روند بزرگ می‌کنند. قاعده‌اش این است که بزرگان تحت تاثیر هر حرفی واقع نشوند یا اقلا اگر حرفها را می‌خواهند بشنوند فقط از اطرافها یا از آنهایی که دائما با آنان تماس می‌گیرند نشنوند. من خدمت امام هم این اواخر عرض کردم، شما در گزارشها فقط به گزارشهای مسئولین قناعت نکنید، افراد دیگری هم داشته باشید به صورت ناشناس، که حتی احمد آقا پسر شما هم آنها را شناسد احمد آقا هم نشسته بود، همیشه طیفی دور مراجع و بزرگان هستند که اصطلاحا به آنها

می‌گویند "دیوار گوشتی" که جریان‌ها را مطابق اهداف و سیاست خودشان گزارش می‌دهند و کنترل می‌کنند، و این واقعیت چه نسبت به مراجع و چه نسبت به مسئولین بزرگ ضرر دارد، و این را نباید بدی آقای بروجردی دانست، آنها گزارش می‌دادند که اینها می‌خواستند علیه آقای بروجردی قیام کنند، با اینکه صحبت آن طلبه از روی عسرق دینسی بوده است نه از باب مخالفت با آیت‌الله بروجردی، در مورد مرحوم امام هم قضیه به همین صورت است و بسیاری از تصمیمات و اشتباهاتی که اتفاق افتاد به خاطر گزارشات خلاف واقعی بوده است که برخی اطرافیان و مسئولان به ایشان ارائه می‌دادند.

۱ سنگ بزرگی که در صحن مدرسه فیضیه پهلوی حوض وجود داشت و افراد روی آن می‌ایستادند و سخنرانی می‌کردند. در جریان فدائیان اسلام و اعتراض به غصب سرزمین فلسطین و در تظاهرات و راهپیماییها که از مدرسه فیضیه شروع می‌شد و در سخنرانیهایی که به مناسبت بزرگداشت پانزده خرداد ۱۳۴۲ معمولاً هر سال در مدرسه فیضیه در زیر چتر پلیسی رژیم انجام می‌شد، چون افراد انقلابی معمولاً از این سنگبه عنوان یک کرسی خطابه استفاده می‌کردند این سنگ به عنوان "حجرالانقلاب" شهرت یافته بود.

تفاوت خط مشی سیاسی آیت‌الله بروجردی و آیت‌الله کاشانی

س: با توضیحاتی که در مورد فدائیان اسلام فرمودید تقریباً دورنمایی از علت اختلاف آیت‌الله العظمی بروجردی با آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی روشن شد، منتها اگر امکان دارد توضیحات بیشتری راجع به روابط این دو بزرگوار و احیاناً اختلافاتی که با هم داشتند مشخصاً بیان فرمایید.

ج: من آن‌جور اختلافی را عرض نکردم همین اندازه بود که بچه‌های داغ و تند و احساساتی دور آیت‌الله کاشانی بودند، و بسا در ذهن ایشان این بود که آیت‌الله بروجردی هم باید بیفتند جلو و مثل همانها داغ باشد، البته شاید عقیده ایشان هم این نبود، اما از برخورد آنها با مسائل، انتزاع اختلاف در خط‌مشی می‌شد، و الا این اواخر شنیده بودم که مرحوم آیت‌الله بروجردی حتی به آیت‌الله کاشانی کمک می‌کرد و برای ایشان ماهیانه قرار داده بود، آقای بروجردی سعه صدر داشت، اما بچه‌های داغ و تند می‌رفتند اطراف آیت‌الله کاشانی و ایشان به آنها پرو بال می‌داد، سیاست ایشان این بود که در مقابل حکومت نیروهایی را اطراف خود داشته باشد، بالاخره ایشان با سیاست حکومت مخالف بود، ایشان گاهی نسبت به آیت‌الله بروجردی می‌گفتند چرا ساکت نشستماند؟ چرا در فلان مساله کوتاه آمده‌اند؟ اما اینکه اختلافهای دیگری با هم داشته باشند من چنین چیزی را احساس نکردم، خلاصه اینها در مسائل سیاسی دو سیاست یا به تعبیر دیگر دو مشرب داشتند.

یک نمونه از کمک آیت‌الله بروجردی به آیت‌الله کاشانی

در همین ارتباط بد نیست به این داستان هم توجه کنید: آیت‌الله آقای عالمی که از علمای معروف سمنان هستند چند شب پیش اینجا بودند، گفتند: من این اواخر رفتم خدمت آقای کاشانی، من با ایشان آشنا بودم، آقای کاشانی گفت: ما نسبت به آقای بروجردی بد فکر می‌کردیم، خلاف فکر می‌کردیم، بعد گفت: بله این خانه من در گروه طرفداران آقای مصدق بود، اینها دوازده هزار و پانصد تومان به ما قرض داده بودند و می‌خواستند خانه را تصرف کنند، من هم نداشتم که پول آنها را بدهم، به یکنفر گفتم او هم نداشتم، از این جهت خیلی ناراحت بودم، یکوقت دیدم حاجی احمد از طرف آیت‌الله بروجردی آمد دوازده هزار و پانصد تومان پول برای من آورد، همان اندازه که بدهکار بودم.

آقای عالمی گفت این برای من خیلی تعجب آور بود، برای اینکه شنیده بودم روابط آقای بروجردی با آقای کاشانی خوب نیست، دوازده هزار و پانصد تومان هم آن روز خیلی پول بود. گفت: آمدم قم به حاجی احمد گفتم جریان پول بردن برای آقای کاشانی چه بوده است؟ حاجی احمد گفت یک روز آقای بروجردی مرا صدا زد و گفت برو از آن کیسه که داخل آن وجوهات است دوازده هزار تومان بردار آیتالله بروجردی یک کیسه داشت که مخصوص وجوهات بود، یک کیسه هم داشت که پولهای شخصی خودش در آن بود، آقای بروجردی خودش از وجوهات خرج نمی کرد گفت برو از آن کیسه دیگر هم که مال خودش بود و در یک اطاق دیگر بود پانصد تومان بردار، بعد گفت اینها را ببر بده به آقای کاشانی، من هم بردم دادم، این جریان را آقای عالمی نقل می کرد. البته من اجمالا کمکهای آیتالله بروجردی به آیتالله کاشانی را می دانستم ولی این جریان را به این تفصیل نمی دانستم (۱).

۱ آیتالله کاشانی در اسفندماه سال ۱۳۴۰ شمسی رحلت فرمود و در کنار مزار حضرت عبدالعظیم حسنی در شهری مدفون گردید.

روابط اینجانب با آیتالله کاشانی

من یک داستان با آیتالله کاشانی دارم نمی دانم تاکنون جایی نقل شده است یا نه؟ من با مرحوم آیتالله کاشانی رفیق بودم ایشان خیلی به من علاقه داشت، گاهی اوقات که من می رفتم تهران معمولاً شبها در مدرسه سپهسالار (شهید مطهری فعلی) منزل می کردم گاهی سری هم به آیتالله کاشانی می زدم، یک شب داشتم می رفتم منزل ایشان دیدم دوتا ماشین سواری جلوی منزل ایشان ایستاده است، گفتند آقای خواهد برود روضه، تا ایشان چشمش به من افتاد گفت شما هم بیایید برویم روضه، من نشستم توی ماشین آقای کاشانی، بعد چند نفر دیگر هم سوار شدند، رفتیم در محله آبمنگل تهران آنجا در یک خانهای روضه بود این در وقتی بود که آقای کاشانی برویایی پیدا کرده و رئیس مجلس شده بود وقتی ما اول کوچه رسیدیم دیدیم شاید دهها هزار نفر جمعیت داخل خیابان و کوچهها ایستاده اند، همه جا راجراغانی کرده اند که آقای کاشانی می خواهد بیاید روضه، آقا را با سلام و صلوات بردند، پلیسها هم اطراف آقا را گرفته بودند و من در لابلای جمعیت عقب ماندم، فکر کردم برگردم شاید به ایشان بر بخورد از آن طرف من هم که نمی توانستم خودم را بچسبانم به آقا، بالاخره ایشان را بردند و ما ماندیم، شاید تا آن خانه سیصد متر مانده بود و همه کوچه پر از جمعیت بود، من هم شاید نیمی ساعت طول کشید تا خودم را رساندم به آن خانه، وقتی به در خانه رسیدم ایشان که آن بالا روی یک ایوانچه نشسته بود بلند شد و گفت: آقای منتظری، آقای منتظری، تشریف بیاورید. سبک آیتالله کاشانی این بود که از اهل علم هر کس می خواهد باشد ولو مریدش هم نبود پیش مردم تجلیل می کرد، یک طلبه کمیک گوشه می دید بلند می شد یا الله می گفت تجلیل می کرد، مردم تا دیدند آقای کاشانی از آن بالا صدا می زدند راه را باز کردند، آن شب اصلاً مجلس روضه شده بود مجلس تجلیل از آقای کاشانی، مداحها و روضه خوانها همه شعر در مدح آیتالله کاشانی می خواندند، همان موقع که پهلوی ایشان نشسته بودم دیدم دکتر مظفر بقایی هم آمد و آن طرف آقای کاشانی نشست، من این طرف ایشان نشسته بودم آقای دکتر بقایی هم آن طرف ایشان، بعد یک دفعه دیدیم عکاسها آمدند عکس و فیلم بگیرند، من پیش خودم گفتم اگر این عکس را بگیرند لابد فردا در همه روزنامهها منعکس می شود، و در بیت آیتالله بروجردی مساله درست می شود که تو اینجا پیش آقای بروجردی هستی آنجا هم هستی تا دیدم دارند مقدمات فیلم و عکس را فراهم می کنند گفتم آقا من



باید بروم، در مدرسه را شب می‌بندند، ایشان گفتند بنشین آشیخ حسینعلی، گفتم آقا در مدرسه را می‌بندند من تا دیر نشده باید بروم، خلاصه من جلسه را ترک کردم.

منشا آشنایی و چگونگی ارتباط با آیت‌الله کاشانی

س: فرمودید که با آیت‌الله کاشانی روابطی داشتید و مورد علاقه ایشان بودید، لطفا توضیحات بیشتری راجع به این روابط و منشا آشنایی خود با ایشان بفرمایید.

ج: اولین منشا آشنایی با ایشان این بود که من می‌خواستم برای معالجه چشم بروم تهران، آقای مطهری که هم‌حجره من بود و در جریان بودمی خواست من را راهنمایی کند، من و آقای مطهری با آیت‌الله خمینی خیلی مربوط بودیم، جریان چشم درد را با آیت‌الله خمینی در میان گذاشتیم ایشان فرمودند بروید پیش آقای کاشانی یک توصیه بکنند، سلام من را هم به ایشان برسانید، در ضمن توصیه کردند که از اخلاق آقای کاشانی هم استفاده کنید. تعبیر آقای خمینی این بود: "شما بروید پیش آقای کاشانی، هم توصیه می‌کند و هم از اخلاق ایشان استفاده کنید" معلوم شد که آقای کاشانی و آقای خمینی با هم روابط دارند، من و آقای مطهری رفتیم تهران پیش آقای کاشانی گفتیم می‌خواهیم برویم دکتر، آن روز دکتر معروف برای چشم "پرفسور شمس" بود، ایشان فوری یک نامه نوشت به پرفسور شمس. آغاز آشنایی ما با ایشان از اینجا بود، بعد گهگاهی می‌رفتیم پیش ایشان، یکبار برای انتخابات نجف‌آباد رفتیم، گاهی اوقات که می‌رفتیم مسائل فقهی و علمی مطرح می‌شد، یک وقت یادم هست در دزاشیب^۱ (منزل فردی به نام آقای گرامی که ظاهراً از اقوام ایشان بود و گاهی برای اینکه از مسائل سیاسی و رفت‌وآمدها به دور باشد برای استراحت به آنجا می‌رفت در منطقه شمال تهران خدمت ایشان رفتم، اتفاقاً تا رسیدم چند نفر دیگر هم بودند یک مساله فقهی مطرح بود، ایشان از من پرسید من نظرم را گفتم، ایشان گفت: دیدید ایشان هم گفت، نگاه کنید ایشان یک‌بچه‌طلبه نیست یکی از مجتهدین است، اینجا بنا کردند از من تعریف کردن. ایشان گاهی با من بحث علمی هم می‌کرد و من چون خودمانی حرف می‌زدم و ایشان هم طبعاً آدم خودمانی بود از این جور اخلاق خوشش می‌آمد. من هر وقت می‌رفتم تهران سری به ایشان می‌زدم.

س: عبارات مرحوم آیت‌الله کاشانی در آن جلسه در ارتباط با شما چه بود؟

ج: گفتند: "شما به هیکل ایشان نگاه نکنید، ایشان یکی از علمای اهل نظر و اجتهاد می‌باشند."

س: مرحوم آیت‌الله کاشانی از نظر علمی در چه حدی بودند و تا چه میزان نسبت به مسائل فقهی تسلط داشتند؟

ج: ایشان از نظر علمی خوب بودند، البته بعضی مسائل را آن طور که باید نکاتش یادشان باشد نبود، ولی مجموعاً اهل نظر بودند، و در مقابل هر چه بخواهید شجاعت داشتند.

^۱ "دزاشیب" نام محله‌ای در شمیران است.

انتخابات مجلس و پیشنهاد کاندیداتوری

س: انتخابات نجف‌آباد که برای آن خدمت آیت‌الله کاشانی رفتید چگونه بود؟ لطفاً توضیح بفرمایید؟

ج: قضیه انتخابات نجف آباد این بود که نجف آباد برای یک دوره مجلس کاندیدا می خواست، در آن زمان آیت الله کاشانی در انتخابات دخالت می کرد که افراد خوب به مجلس بروند، مثلاً آقای "شمس قنات آبادی" را برای شاهرود معرفی کرده بود. یک روز من در منزل نشسته بودم دیدم چند نفر از رجال نجف آباد آمدند که ما برای وکالت نجف آباد فردی را می خواهیم که دینی و ملی باشد، آدم خوبی باشد، شما به عنوان معرفی بیاورید برویم پیش آیت الله کاشانی یک نفر را به ما معرفی کند، یک نامه هم از آقای شیخ ابراهیم ریاضی آورده بودند. من از دخالت در این کار ابراهیم داشتم و مراعات می کردم چون آیت الله بروجردی خیلی دلش نمی خواست در این مسائل دخالت کند، ولی آیت الله کاشانی صد درصد دخالت می کرد. مع ذلک نجف آبادیها آمدند مرا به عنوان معرفی بردند پیش آقای کاشانی، رفتیم همان خانه دزاشیب نامه آشیخ ابراهیم را بهایشان دادم و گفتم آقایان از حوزه "نجف آباد" اند یک کسی را می خواهند که شما به او اطمینان داشته باشید، طرفدار دین و مذهب و استقلال کشور و مخالف آمریکا و انگلیس باشد، آیت الله کاشانی هم فرمودند خیلی خوب من "دکتر محمود شروین" را مناسب می دانم، اتفاقاً من همانجا دیدم دکتر شروین نشسته پیش آقای کاشانی، نجف آبادیها گفتند شما "زیرکزاده" را به ما بدهید، مهندس زیرکزاده اهل روستاهای بالای نجف آباد و ظاهراً جزو جبهه ملی بود، آقای کاشانی گفت نه، ایشان بناست تهران کاندیدا بشود. بعداً ما برگشتیم ولی نجف آبادیها به دکتر شروین اشکالاتی داشتند و او را برای شهر مذهبی نجف آباد مناسب نمی دیدند. مرحوم آشیخ ابراهیم گفته بود این کی بوده که آقای کاشانی معرفی کرده؟ من گفتم چون آشیخ ابراهیم قبلاً نامه نوشته خود ایشان نامه ای بنویسد که آیت الله کاشانی ایشان را عوض کند و ما مجدداً نامه آشیخ ابراهیم را برداشتیم بردیم پیش آیت الله کاشانی و گفتیم بالاخره مردم نجف آباد ایشان را پذیرا نیستند. بعد مردم نجف آباد به ما فشار آوردند که خود شما یا مرحوم مطهری این کار را قبول کنید، می گفتند بالاخره یک روحانی هم به مجلس برود. من برای اینکه مسأله ای در ذهن آیت الله بروجردی ایجاد نشود خدمت ایشان رسیدم و همه مسائل را به ایشان گفتم، آیت الله بروجردی فرمود "نه شما حیفاست در این مسائل وارد شوید آقای مطهری هم حیفاست" اما از اصل قضیه و رفتن ما پیش آیت الله کاشانی بدشان نیامد.

س: علت اینکه مرحوم حاج شیخ ابراهیم ریاضی و مردم نجف آباد دکتر شروین را پذیرا نبودند چه بود؟ و دکتر زیرکزاده چه مزیتی بر او داشت؟

ج: مردم نجف آباد دکتر شروین را نمی شناختند و ظاهراً او هم متناسب با مقدسین نبود، ولی زیرکزاده از اهالی دهات نجف آباد بود و مردم او را محلی می دانستند.

عنایت آیت الله بروجردی به اتحاد جهان اسلام

مرحوم آیت الله بروجردی به وحدت مسلمانان بخصوص وحدت شیعه و سنی حساس بود و خیلی علاقه مند بود که جهان اسلام با هم مربوط باشد، آقای بروجردی از آقای شیخ محمدتقی قمی که در مصر دارالتقرب را تشکیل داد خیلی تعریف می کرد، مجله "رساله الاسلام" را که از مصر می فرستادند آقای بروجردی تمامش را مطالعه می کرد. من یک جلسه خدمت آقای بروجردی بسودم که حدود سه ساعت طول کشید، آقای شیخ محمدتقی قمی به ایشان گزارش می داد که در آنجا چه کرده ایم و آقای بروجردی راهنمایی می کرد که مثلاً این کار و آن کار را بکنید. نمونه دیگر اینکه حجه الاسلام

آقای وکیلی خدا رحمتش کند اشعاری گفته و فقه را به شعر در آورده بود که چاپ هم شده است، در اولش راجع به عمر و ابوبکر چیزهایی نوشته بود، کتاب را به آیت الله بروجردی نشان داده بود، آقای بروجردی گفته بود این کتاب از کتب ضاله است حق نداری منتشر کنی، این قسمتها را برو عوض کن، ایشان عقیده نداشت که کتابی چاپ کنیم و در آن به عمر و ابوبکر لعن کنیم. من یاد هست در همان زمانها آیت الله امینی (۱) صاحب کتاب "الغدیر" آمده بود اصفهان ما هم از او استقبال کردیم در مسجد سید اصفهان منبر می رفت و در ضمن سخنان خود مساله خلافت و عقاید شیعه را مطرح می کرد. بالاخره با سخنرانیهای ایشان در اصفهان جو ضد سنی گری و مراسم نهم ربیع داشت گل می کرد. آن وقت که آقای امینی به اصفهان آمده بودند دهه صفر بود دنبالش هم نهم ربیع بود که به عنوان عید عمر در اصفهان معرفی است. من در همان زمانها آمدم قم، یک روز پیش آقای بروجردی بودم آقای حاج سید محمد باقر ابطحی هم پدر خانمش را آورده بود آنجا به آقای بروجردی معرفی کند، یک دفعه آقای بروجردی فرمودند: "آقا این چه وضعی است در اصفهان در وقتی که اسرائیل حمله کرده کانال سوئز را دارد می گیرد، در مصر مسلمانان این طور گرفتارند، ما بیاییم جنگ شیعه و سنی راه بیندازیم؟ در اصفهان این چه وضعی است؟" خلاصه آقای بروجردی از این وضع عصبانی بود. اسم آقای امینی را نیارورد اما پیدا بود از منبرهای تند ایشان و آن جو عید عمر گرفتن اصفهان خیلی ناراحت است.

آن فتوای معروف شیخ شلتوت را هم که همه می دانند، آن فتوا که در آن شلتوت فقه شیعه را به رسمیت شناخت در اثر فعالیت آیت الله بروجردی بود، ایشان به این جور علما کمک می کرد، افراد می فرستاد با آنان ارتباط برقرار می کرد. ایشان دارالتقرب را تایید می کرد به آشیخ محمدتقی کمک می کرد، گاهی از علمای سنی مذهب خارج از کشور که به ایران می آمدند تجلیل می کرد و به آنها احترام می گذاشت، می گفتند در مسائل اسلامی شیعه و سنی باید با هم هماهنگ باشند.

س: آقای آشیخ محمدتقی قمی به ابتکار خودش دارالتقرب را تشکیل داد یا به ابتکار آیت الله بروجردی؟

ج: نمی دانم، به نظرم به ابتکار خودش بوده، شاید آیت الله بروجردی هم دخالت داشته اند. وقتی ایشان (شیخ محمدتقی) آمد قم برای طلبه صحبت می کرد، طلبهها از ایشان خیلی استقبال و تجلیل کردند، ایشان هم به شکلی مسائل را مطرح می کرد که طلبههای جوان خوششان می آمد. ایشان می گفت کفار دارند با هم متحد می شوند چرا ما باید پراکنده باشیم، خود ایشان به من می گفت حوزهباید برای تبلیغ اسلام در همه دنیا به زبانهای مختلف خود را آماده کنند. ایشان داستان قابل توجهی را برای ما نقل کرد، می گفت وقتی که اندونزی از دست هلندیها نجات یافت و مستقل شد یک نفر را از اندونزی فرستادند الازهر مصر که هزارتا مبلغ اسلام برای آنها بفرستد چون آنها سالها بود که از اسلام دور نگاه داشته شده بودند مثل کشورهای مسلمان نشین شوروی که الان آزاد شده اند. آشیخ محمدتقی می گفت من خودم را رساندم به آن شخص که از طرف سوکارنو برای این کار آمده بود گفتم خوب شما مبلغ اسلام می خواهید برای شما مذهب خاص که مهم نیست؟ گفت نه، گفتم بیایید لا اقل پنججاه نفر آنها را از مذهب شیعه انتخاب کنید، بالاخره مذهب شیعه مذهب اهل بیت و عترت پیغمبر است، آن شخص گفت من حرفی ندارم ما برای مذهب شیعه اهمیت قائلیم منتها باید پنججاه نفری که ما می پذیریم چند شرط داشته باشند: یکی اینکه زبان بلد باشند یا زبان انگلیسی که زبان

بین‌المللی است یا زبان منطقه آنجا را که بتوانیم برای تبلیغ از آنها استفاده کنیم، دیگر اینکه یک مقام‌مسئول یا مرجعی مثل آسیدابوالحسن اصفهانی ضمانت بدهد که اینها از نظر اخلاقی یا از نظر مالی در آنجا کار خلافی مرتکب نشوند. آشیخ‌محمدتقی گفت من هر چه فکر کردم دیدم الازهر هر هزار نفر را دارد که بفرستد اما ما شیعه پنجاه نفر را هم نداریم، نجف هم ندارد، چرا باید این جور باشد که ما زبانهای خارجی را که ابزار تحقیق و تبلیغ است بلد نباشیم و مسئولین ما نتوانند افرادی را زیر نظر بگیرند و ضمانت کنند که این افراد مورد تایید هستند این مربوط به یک تشکیلات است، الازهر تشکیلات دارد ولی ما فاقد آن هستیم.

س: وظیفه اصلی دارالتقرب در آن زمان چه بود و چه فعالیتهایی انجام می‌داد؟
 ج: سعی می‌کرد کدورت‌هایی را که بین شیعه و اهل سنت و بین علمای فریقین بود حتی المقدور بر طرف کند و آنان را در برابر دشمنان اسلام هماهنگ نماید و تبلیغ می‌شد که باید پنج مذهب مانند پنج انگشت تبدیل به مشت واحد شود در برابر دشمنان اسلام و مجله "رساله‌الاسلام" را نیز چاپ می‌کرد و بسه کشورهای اسلامی می‌فرستاد، و فتوای معروف شیخ شلتوت که مذهب شیعه را مذهب رسمی اعلام نمود محصول همین دارالتقرب بود.

س: بعضی می‌گویند مرحوم آشیخ محمدتقی در آن زمانها با دربار رابطه‌ای داشته و بعد از انقلاب هم ایشان به همین جهت مورد توجه واقع‌نشده، اگر توضیحی به نظرتان می‌رسد بفرمایید.
 ج: ایشان رفته بود مصر در الازهر درس بخواند بعد به خاطر برخورد با افکار گوناگون و روحیه انقلابی که داشته دارالتقرب را راه انداخته بود، و بعد که دارالتقرب سروصدایی به هم زد لابد برای ادامه کار کم‌کهایی می‌خواست، و در آن زمان اسم حکومت ایران در مصر کارساز بوده و از این طریق می‌توانسته امکاناتی فراهم کند. در آن زمان اگر کسی می‌خواست در کشورهای خارج کار بکند ناچار بود از حکومت وقت استفاده کند. آقای حاج آقا موسی صدر هم در لبنان با دولت ایران مربوط بود، خود ایشان آمد خانه ما گفت من می‌خواهم بروم پیش شاه، با شاه ملاقات دارم، و بعد از رفتن آمد و گفت راجع به حنیف‌نژاد و مجاهدین که می‌خواستند اعدامشان کنند با شاه صحبت کردم، راجع به من هم صحبت کرده بود چون مرا می‌خواستند تبعید کنند، شاه محول کرده بود به علم و گفته بود با علم صحبت بکنید، منظور این است که آقای حاج آقا موسی می‌خواست در لبنان فعالیت کند ناچار بود قدرتی پشتیبانش باشد، آن وقت حوزه علمیه ما نه امکانات مادی داشت و نه قدرتی ناچار بود که با قدرت حکومت ایران بروند آنجا، حکومت هم برای اینکه زبانی آنجا داشته باشد یک نمسایندگی داشته باشد اینها را تایید می‌کرد این یک چیز طبیعی بود، نمی‌شود همه آن را بر بدی حمل کرد، در آن شرایط که جمهوری اسلامی نبود، حکومت محمدرضا بود و اسمش حکومت شیعه بود. وقتی به مرحوم آقای حکیم اعتراض می‌کردند که چرا شما از حکومت ایران حمایت می‌کنید می‌گفت آخر تنه‌هایک کشور به نام شیعه هست که جایگاه فقه صادق آل محمد (ص) است و پادشاه آن شیعه است در مقابل حکومت‌های دیگر ما ناچاریم اینها را تایید کنیم.
 س: آیا سفارش آقا موسی صدر به شاه در مورد شما موثر بود؟ ظاهراً در مورد حنیف‌نژاد و مجاهدین بی‌تاثیر بوده است؟

ج: نه راجع به من موثر بود و نه راجع به حنیف‌نژاد و مجاهدین، شاه ایشان را به علم محول نموده بود و در حقیقت این حواله‌ها یک بازی سیاسی بود.

۱ آیت‌الله حاج شیخ عبدالحسین امینی در تیرماه سال ۱۳۴۹ شمسی در تهران از دنیا رفتند و جنازه ایشان به نجف‌اشرف منتقل گردید و در کتابخانه‌ای که در کنار مرقد مطهر حضرت علی (ع) تاسیس کرده بودند به خاک سپرده شد.

حزب توده و موضع آیت‌الله بروجردی در برابر آنها

س: اصولاً موضع آیت‌الله بروجردی و حوزه علمیه قم در برابر جریان حزب توده چه بود؟ و اینکه آیت‌الله بروجردی آن زمان تا حدودی به دربار نزدیک بوده آیا بدین علت بوده که از تجزیه ایران توسط حزب توده و شوروی‌ها وحشت داشتند یا چیز دیگری بوده است؟

ج: بالاخره حزب توده در نظر مردم تصویر حزب خلاف مذهب، حزب خلاف خدا، حزب بی‌دینی، حزب مصادره اموال و... را داشت، من یادم هست یک وقت در نجف‌آباد توده‌ایها دکانها را غارت می‌کردند، مادر من خدا رحمتش کند می‌گفت من دیدم دکان قنادی عمویده‌الله ایزدی را دارند غارت می‌کنند، کله‌قندها را پرت می‌کنند بیرون و به مردم می‌گویند مال خودتان است هرچه می‌خواهید ببرید، چهار پنج تا از این قندها را آورده بود خانه، گفت من اینها را آورده‌ام که بدهم به صاحبش، بعد که ماجرا تمام شد رفت قندها را داد به صاحبش. بالاخره اوضاع به این شکل بود و مردم آنها که مذهبی بودند ناراحت می‌شدند، البته خیلی از اینها توده‌نفتی بودند یعنی جریانهایی که انگلیسیها راه انداخته بودند به اسم توده‌ای (۱) و این تندبها را می‌کردند که مردم را ناراحت کنند. غارت کردن دکانهای نجف‌آباد را من خودم یادم هست، در یک زمان توده‌ایهای اصلی را از طرف دولت می‌گرفتند ولی این توده‌ایهای نفتی وابسته به انگلیس جلودار قضایا بودند، خود من در نجف‌آباد علیه حزب توده و کمونیستها خیلی سخنرانی کردم.

۱ حزب توده در آن زمان چنانکه از اسمش پیداست شعار حمایت از زحمتکشان و رنجبران را می‌داد و با دربار و حامیان آن مبارزه می‌کرد. برخی از افراد مسلمان هم صرفنظر از جنبه وابستگی و تفکر حزب توده به ایندولوری مارکسیستی، عضو آن بودند، چنانکه مشهور است حزب توده در سال ۱۳۳۲ بیش از سی هزار عضو در ایران داشت، و راه‌انداختن تشکیلات "توده‌ایهای نفتی" توسط رژیم و در پشت صحنه توسط استعمار پیر انگلیس برای از بین بردن و از اعتبار انداختن شعارهای مردمی حزب توده و کمونیسم در ایران از یک طرف و ترسانیدن روحانیت و مردم مذهبی از طرف دیگر بوده است، که همین امر سبب می‌شد مردم و روحانیت علیه مصدق آماده شوند، چون مصدق مسلمان و دشمن انگلیس بود ولی از آزادی قانونی همه گروهها و احزاب مذهبی و غیرمذهبی دفاع می‌کرد.

نقش توده‌ای‌های نفتی در سقوط دولت دکتر مصدق

س: در زمان مرجعیت مرحوم آیت‌الله بروجردی گویا در قم تظاهراتی علیه شخص معممی به نام "برقعی" که در ارتباط با حزب توده بود صورت گرفت، حضرتعالی اگر اطلاعاتی از جزئیات این قضایا دارید بفرمایید.

ج: بله آن وقت حزب توده یک کنگره صلحی گویا در سوئیس تشکیل دادند و از آقای حاج سید علی‌اکبر برقعی که آدم بیسوادی هم نبود فردی بود نویسنده موقر و مودب و خوب هم حرف می‌زد دعوت کرده بودند که در آن کنگره شرکت کند، اینها شعارهای ظاهرالصلاحی هم داشتند از قبیل دفاع از حقوق مستضعفین، حقوق محرومین و...، بالاخره ایشان در آن جلسه شرکت کرده بود و کمونیست هم نبود، بعد چپی‌ها و توده‌ایها از او حمایت می‌کردند و در قم به نفعش شعار می‌دادند، بالاخره در زمان